

نقد و ارزیابی درس‌نامه‌های دستور زبان فارسی

فاطمه احمدی نسب*

داوود پورمظفری**

چکیده

در نوشتار حاضر، دستورنامه‌های پنج استاد، خیام‌پور، احمدی گیوی-انوری، فرشیدورد و وحیدیان کامیار با تمرکز بر مبحث اسم و گروه‌های اسمی بررسی شده است. این دستورنامه‌ها علی‌رغم توجه به جزئیات مختلف اسم و گروه اسمی با کاستی‌هایی مواجه است که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: بی‌توجهی به دستاوردهای زبان‌شناسی، تأثیرپذیری از دستور زبان‌های دیگر و تحمیل آن به زبان فارسی، عدم تمایز بین زبان و نمودهای گفتاری و نوشتاری آن، نگرش تجویزی به زبان و غفلت از دستور به‌عنوان توصیف زبان، کاستی در ارائه تعریف‌ها، ارائه قاعده‌های نادرست، بی‌توجهی به اصل بهینگی و کمینگی در تدوین دستور، برخورد دوگانه در مواجهه با الگوی زبانی، حشو در قاعده‌های زبانی، مقوله‌بندی‌هایی افراطی در دستور، بی‌توجهی به بنیان مقوله‌بندی، نادیده‌گرفتن برخی از مفاهیم در دستور، درهم‌آمیختن گونه‌های مختلف زبانی، مثال‌ها و شواهد نادرست، امکان نقض قواعد زبانی ارائه‌شده، مسائل بی‌پاسخ در دستور، عدم شفافیت اصطلاحات تخصصی حوزه دستور و ساماندهی غیرموجه مطالب درس‌نامه‌ها.

کلیدواژه‌ها: دستور زبان فارسی، درس‌نامه‌های دستور فارسی، اسم، گروه اسمی

* دکترای زبان‌شناسی همگانی، استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز (نویسنده مسئول)

ahmadinasab@scu.ac.ir

** دکترای زبان و ادبیات فارسی، استادیار دانشگاه شهید چمران اهواز، dpoomozaffari@scu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۱۶

۱. مقدمه

رشته زبان و ادبیات فارسی از اولین رشته‌های دانشگاهی است که در دانشگاه‌های ایران ایجاد شده و سابقه‌ای نزدیک به صد سال دارد. این رشته علی‌رغم عنوان خود، اولویت را به «ادبیات فارسی» داده و از توجه به مطالعات «زبان» بازمانده است؛ به طوری که دانشجویان واحدهای اندکی نظیر دستور را در حوزه مطالعات زبان می‌گذرانند. مقاله حاضر به نقد و بررسی همین منابع اندک مطالعات زبانی در رشته ادبیات می‌پردازد.

بررسی انتقادی دستورنامه‌های سنتی بی‌پیشینه نیست. پیشتر باطنی (۱۳۷۷: ۱۴-۱۷) و یوسفی (۱۳۷۹: ۲۳۹-۲۴۰) برخی از مشکلات این قبیل دستورها را برشمرده‌اند اما همچنان بعضی از این دستورها علی‌رغم مشکلات زیاد، منبع اصلی درس دستور هستند. اقبال برخی از گروه‌های ادبیات فارسی در بعضی از دانشگاه‌های برجسته کشور به دستورنامه‌های پنج استاد، خیام‌پور، گیوی-انوری، فرشیدورد و وحیدیان کامیار، نگارندگان را بر آن داشت تا برای مطالعه حاضر بیشتر به منابع پیش‌گفته بپردازند. علاوه بر این، با توجه به گستردگی مبحث دستور، تعدد مقوله‌ها، قواعد زبانی و استثنائات فراوان آن، تصمیم گرفته شد که به جای بررسی تمام مباحث دستور فارسی و پرداختن سطحی و کم‌عمق به آن‌ها، فقط مبحث اسم و گروه اسمی با جزئیات بیشتر مطالعه گردد. لازم به ذکر است که به علت درهم‌تنیدگی مباحث مختلف زبانی و ارتباط نزدیک مقوله‌های مختلف واژه، هرکجا که لازم بود انواع دیگر واژه و گروه‌ها نیز مطالعه شد.

۱.۱ تعریف دستور

قبل از نقد و بررسی دستور زبان فارسی، باید به چپستی و حدود و ثغور دستور پرداخت. مطالعه دستورنامه‌های زبان فارسی نشان می‌دهد که در درک افراد از ماهیت دستور زبان تفاوت‌های فاحشی وجود دارد. غالباً مراد دستورنویسان زبان فارسی از دستور، همان دیدگاه سنتی؛ یعنی صرف و نحو زبان است^۱. درحالی که در علم زبان‌شناسی، دستور «به نظریه‌ای درباره کل دانش زبانی یک فرد ... شامل دانش ناخودآگاه واجی، واژی، نحوی و معنایی او اطلاق می‌گردد» (دبیرمقدم، ۱۳۸۲: ۱۲).

مسئله با توجه به تعریف فوق، هر فرد فارسی‌زبان به دانش زبانی فارسی مجهز است. بنابراین قرار نیست که از طریق دستورنامه‌های زبان فارسی، دستور زبان مادری را به وی

نقد و ارزیابی درس‌نامه‌های دستور زبان فارسی ۳

بیاموزیم. تعریف بالا بدان معناست که دستورنویس باید با مطالعه علمی و بر اساس شمس زبانی فارسی‌زبانان، قواعد دستوری زبان فارسی را کشف کند و آن را به صورت نظام‌مند ارائه دهد. چنین رویه‌ای خط بطلانی است بر دستورهای مُعَمَّر تجویزی که هدف از آن‌ها، آموزش و تجویز درست‌نوشتن و درست‌گفتن است. حال آن‌که در رویکردهای نوین، به پیروی از زبان‌شناسی جدید یا دکارتی، دستور تجویزی مورد تأیید نیست و دستور به دو نوع «توصیفی» و «همگانی» تقسیم‌بندی می‌شود. در دستور توصیفی، قواعد یک زبان خاص کشف و توصیف می‌شود؛ اما در دستور همگانی اصول همگانی ساخت زبان بشر کشف می‌گردد (چامسکی، ۱۹۶۶ به نقل از دبیرمقدم، ۱۳۸۲: ۷۳). دستورهای نوین برخلاف دستورهای سنتی توصیفی هستند و به توصیف توانش زبانی سخنگویان یک جامعه زبانی می‌پردازند. البته هدف غایی زبان‌شناسی ارائه دستوری جهانی برای همه زبان‌های بشری است (افراشی، ۱۳۹۴: ۱۶-۱۷).

در حقیقت باید بین «دستور در معنای توانش زبانی فرد» و «دستور به معنای مجموعه‌ای از قواعد زبان» که دستورنویس آن‌ها را کشف و توصیف می‌کند، تمایز قائل شد. دستور در معنای اول «مجموعه اصول، مفهومی‌ها، تعریف‌ها و قاعده‌هایی است که اهل هر زبان آن را در کودکی به طور ناخودآگاه فرامی‌گیرد و از آن‌ها برای فهمیدن سخن دیگران و برای سخن‌گفتن استفاده می‌کنند» (حق‌شناس و همکاران، ۱۳۸۷: ۴).

۲.۱ ویژگی‌های یک دستورنامه

قبل از بررسی دستورنامه‌ها باید دید یک دستورنامه مناسب چه ویژگی‌هایی دارد. از آن‌جاکه دستورنامه دربردارنده دانش آگاهانه از یک زبان است، طبیعی است که انتظار داشته باشیم در آن به‌وفور با تعریف‌ها، مفاهیم، قواعد زبانی و شواهد و مثال‌های زبانی روبرو شویم. تعریف «حکمی است که حدود و میزان گستردگی یک مفهوم را تعیین می‌کند» (حق‌شناس و همکاران، ۱۳۸۷: ۵). بنابراین لازم است تعریف‌ها شفاف، جامع و مانع باشند. این بدان معناست که تعریف باید «خوش‌تعریف» باشد و به صورت انحصاری مفهومی را تعریف کند؛ یعنی برای بیان آن مفهوم لازم و کافی باشد و بر اساس آن، تمام مصادیق را دربرگرفته و عناصر غیرمرتبط را کنار بگذارد. دستور یعنی کشف قواعد زبانی، پس باید به توصیف قواعد زبان نیز پردازد؛ از این رو قواعد نیز باید شفاف بوده و از تکرارپذیری بالایی برخوردار باشد و در صورت وجود استثناها، تعداد آن‌ها باید در برابر الگوی قاعده‌مند ناچیز

باشد تا به اصل قاعده‌مندی زبان خدشه‌ای وارد نکند. پرواضح است که در ارائه تعریف‌ها، قواعد زبانی و شواهد و مثال‌ها ناگزیر از استفاده از اصطلاحات تخصصی حوزه زبان به‌ویژه دستور هستیم. اصطلاحات تخصصی، واژه‌های علمی هر حوزه از دانش هستند که برای اطلاق به مفاهیم آن حوزه به‌کار می‌روند. برای مثال اسم، گروه اسمی، مفعول، مشتق و ده‌ها اصطلاح دستوری دیگر مصطلحاتی هستند که در حوزه دستور کاربرد دارند. به‌منظور ارائه دستوری قابل فهم که تعامل را با پژوهشگران این حوزه آسان کند، چاره‌ای جز بهره‌گرفتن از اصطلاحات مناسب، شفاف، غیرمبهم و تا حد ممکن تک‌معنا نیست. در حوزه‌های مختلف علم، واژگان و اصطلاحات تخصصی از اهمیت به‌سزایی برخوردارند، زیرا بخش مهمی از انتقال موفقیت‌آمیز دانش بر شفافیت، یک‌دستی و تا حد امکان رابطه یک-به-یک بین مفهوم و واژه استوار است. اهمیت اصطلاحات تخصصی هر رشته علمی، مسئولیت خطیر دانشمندان آن حوزه را در گزینش اصطلاحات معیار آشکار می‌سازد (بهشتی، ۱۳۷۵). علاوه بر این باید توجه داشت که زبانی زبان علم می‌شود که بتوان به‌وسیله آن درباره حوزه‌های مختلف علم با واژگانی شفاف و روان به‌راحتی مطلب نوشت. چنان‌که گفته‌اند: «طلب علم برای ما نمی‌تواند از طلب زبان آن و کوشش در راه آن جدا باشد» (آشوری، ۱۳۷۵: ۸۷).

هدف از تدوین دستورنامه‌ها، ارائه توصیفی از قواعد زبانی و تبدیل آن از دانش ناخودآگاه به دانش آگاهانه است. بنابراین لازم است که دستورنامه‌ها با توجه به نحوه ارائه و سازماندهی مطالب، بر اساس روش‌هایی نظام‌مند تدوین شوند تا درک متن برای خواننده آسان‌تر شود.

۲. یافته‌های پژوهش

پنج دستورنامه مشهور فارسی که در سال‌های متوالی منابع آموزشی مورد اقبال در رشته زبان و ادبیات فارسی بوده‌اند، از دیدگاه زبان‌شناسی کاستی‌های قابل‌اعتنایی دارند. عمده‌ترین نقص‌های این دستورنامه‌ها در بحث اسم و گروه اسمی به تفصیل بیان شده است.

۱.۲ بی‌توجهی به دستاوردهای زبان‌شناسی

زبان‌شناسان درباره قواعد و عناصر زبان فارسی پژوهش‌های ارزنده‌ای را به انجام رسانده و یافته‌های ارزشمندی را در اختیار محققان قرار داده‌اند، اما به نتایج مطالعات آن‌ها در دستورنامه‌های مورد بحث چندان توجه نشده است. البته در مورد دستورهای قدیمی‌تر مانند دستور پنج استاد و دستور خیام‌پور این امر پذیرفتنی است.

از جمله این موارد می‌توان به نقش‌نمای «را» در فارسی اشاره کرد که در دستور سنتی گاه نشانه مفعول و گاه نشانه مفعول معرفه معرفی شده است و یا در برخی از موارد از آن به‌عنوان حرف اضافه پسین یاد شده است؛ این در حالی است که شواهد بسیاری از کاربرد اسم‌های نکره با «را» وجود دارد.^۲ در این خصوص یکی از پژوهش‌های دقیق و قابل توجه دبیرمقدم (۱۳۸۴) است که به تحلیل‌های نحوی اکتفا نکرده و با استفاده از مفاهیم ساخت اطلاعاتی (Information structure) مانند اطلاع نو (New information) و اطلاع کهنه (Given information) به تبیین نقش «را» در فارسی می‌پردازد (صص ۸۳-۱۴۸).

یکی دیگر از شواهد بی‌توجهی به دستاوردهای زبان‌شناسانه در دستورنامه‌ها مربوط به نقش‌هایی است که گروه‌های اسمی ایفا می‌کنند (مانند نهاد، فاعل، مفعول، مسند، مسندالیه و جز آن). باید توجه داشت که این نقش‌ها در یک لایه زبانی هم‌ارزش و موازی نیستند و برای تحلیل آن‌ها باید به لایه‌های متفاوت زبانی قائل بود. در این خصوص نظریه نقش‌گرای نظام‌مند (Systemic Functional Grammar) (هالیدی و متیسن، ۲۰۰۴) بسیار راهگشاست. با طرح سه فرانش متنسی (textual)، بینافردی (interpersonal) و اندیشگانی (ideational) به راحتی می‌توان نقش‌های مختلف گروه‌های اسمی را در لایه‌های مختلف زبانی بحث کرد و علاوه بر این نقش‌های جدیدی را به نقش‌های مختلف در دستور سنتی افزود؛ با این تفاوت که در دستور نقش‌گرا این نقش‌ها به صورت نظام‌مند و با توجه به فرانش‌های مختلف تبیین می‌شوند.

از دیگر دستاوردهای زبان‌شناسی نوین اصل «بازگشت‌پذیری» (recursiveness) قواعد زبانی است. بر اساس این اصل می‌توان جملات زبان را با افزودن سازه‌ها و گروه‌های جدید تا بی‌نهایت طولانی‌تر نمود. بنابراین نمی‌توان واقعاً فهرست محدودی از «وابسته‌های وابسته‌های اسم» ارائه نمود. البته این کاری است که وحیدیان کامیار در دستور خود انجام داده است. وی پنج «وابسته وابسته اسم» را معرفی کرده است که از این قرارند: ممیز، صفت صفت، مضاف‌الیه مضاف‌الیه، قید صفت و صفت مضاف‌الیه (۱۳۹۴: ۸۷-۸۹). می‌توان به

این فهرست، متمم متمم، متمم مضاف‌الیه، صفت متمم اسم وابسته‌های وابسته‌های دیگری نیز اضافه نمود. برای سه وابسته و وابسته اخیر می‌توان به ترتیب مثال‌های زیر «نیاز به مشورت با دیگران»، «جلسه مصاحبه با دانشجویان» و «انتقاد از این افراد مسئولیت‌ناشناس» را مطرح کرد. اما راه حل علمی و درست‌تر آن است که با پذیرش اصل بازگشت‌پذیری از ارائه قواعد بیشتر در دستور زبان جلوگیری کنیم.

از دیگر نمونه‌های بی‌توجهی به دستاوردهای زبان‌شناختی، بحث زبان ضمیرگذار است. بی‌توجهی به این ویژگی زبان فارسی باعث شده است که احمدی گیوی-انوری بحث اضافه گسسته را مطرح کنند. به گفته آن‌ها در اضافه گسسته، مضاف‌الیه پیش از مضاف قرار گرفته و ضمیری در آخر آن به مضاف‌الیه برمی‌گردد. آن‌ها جمله «علی کتابش روی میز است» را به‌عنوان مثال ذکر می‌کنند (۱۳۸۹: ب: ۱۳۱). این الگو را می‌توان با مفاهیم مبتداسازی (topicalization) و ضمیرگذاری (anaphora) در زبان فارسی توضیح داد (رک: دبیرمقدم، ۱۳۸۴).

۲.۲ تأثیرپذیری از دستور زبان‌های دیگر و تحمیل آن به زبان فارسی

با مطالعه دستورهای مختلف فارسی می‌توان دید که این دستورها تا حدودی از دستور زبان‌های دیگر تأثیر پذیرفته است.^۳ به‌عنوان نمونه می‌توان به دوگانه‌های جامد/ مشتق و مفرد/ مرکب اشاره کرد که تحت تأثیر زبان عربی به زبان فارسی تحمیل شده است.

بیان تحمیل این دوگانه‌ها بر دستور زبان فارسی به کمک رده‌شناسی (typology) میسر است. در حوزه رده‌شناسی با بررسی یک ویژگی دستوری، زبان‌ها را به رده‌های مختلفی تقسیم می‌کنند؛ مثلاً زبان‌های مختلف دنیا را بر اساس معیارهای وندافزایی (affixation)، تعداد تکواژهای واژه، میزان جوش خوردگی (fusion)، تعداد تکواژهای واژگانی در واژه، و مقوله‌های الزامی (Obligatory categories) واژه، می‌توان در سه رده زبان‌های تصریفی (inflectional)، ترکیبی (agglutinative) و تحلیلی (analytic) قرار داد (بایی، ۱۹۹۷: ۲۶-۲۸).^۴ برای نمونه، زبان فارسی به زبان‌های ترکیبی نزدیک‌تر است؛ اما زبان عربی از خانواده زبان‌های سامی است که خانواده‌ای تصریفی هستند. در زبان عربی ساخت انواع واژه با استفاده از ریشه سه‌حرفی و چهارحرفی و قرار دادن آن در یک قالب یا وزن مشخص صورت می‌گیرد. طبیعی است که در این زبان هر واژه‌ای که از این طریق ساخته نشده باشد، در تقابل با این الگو قرار می‌گیرد و می‌توان

برای تفکیک آن‌ها از دوگانه جامد/ مشتق استفاده کرد. از سوی دیگر زبان فارسی زبانی ترکیبی است و غالب واژه‌های آن از طریق ترکیب دو یا چند تکواژ واژگانی، یا افزایش یک یا چند نند دستوری به یک یا چند تکواژ واژگانی به دست می‌آید. از این رو، واژه‌های فارسی را می‌توان به ساده، مرکب، مشتق و مشتق-مرکب تقسیم کرد (شقایق، ۱۳۸۶: ۹۷-۱۰۰). البته وحیدیان کامیار در دستور زبان فارسی (۱۳۹۴: ۹۳-۹۵) همین چهار دسته را تحت عنوان ساخت اسم مطرح کرده، اگرچه در دستور زبان فارسی گفتاری تنها به سه نوع ساده، مشتق و مرکب قائل است (۱۳۸۴: ۷۳-۷۵). بنابراین وجود دوگانه‌های جامد/مشتق و مفرد/مرکب به هیچ وجه با ویژگی‌های زبان فارسی سازگار نیست و هیچ توجیهی زبان‌شناختی ندارد. این نوع نگاه را به صورت افراطی می‌توان در دستور احمدی گیوی-انوری دید. آن‌ها اسم را از لحاظ «بودن یا نبودن بن فعل» در ساخت واژه، به دو گونه مشتق و جامد (۱۳۸۹ الف: ۶۲) و از حیث «تعداد تکواژها» به دو گونه ساده و مرکب (همان: ۷۵) تقسیم می‌کنند. بنابراین برای آن‌ها «ناله» مشتق و «خوبی» مرکب هستند. در حقیقت آن‌ها با ارائه این تعریف، تلویحاً پذیرفته‌اند که غالب اسم‌های زبان فارسی از ریشه فعلی ساخته شده‌اند؛ اما باید توجه داشت که فارسی، زبانی تصریفی نیست و بسیاری از واژگان آن به واسطه افزودن وندهای مختلف به واژه‌های به اصطلاح «جامد» به دست می‌آیند. می‌توان به مبحث حالت دستوری (case) واژه نیز اشاره کرد که در اغلب دستورها از آن یاد شده است. باید توجه داشت که در زبان فارسی واژه‌ها بر اساس نقش خود در جمله حالت نمی‌پذیرند و نشانه ویژه‌ای ندارند. حالت‌های دستوری را می‌توان در زبان‌هایی مانند سانسکریت، ترکی و روسی دید. بنابراین تحمیل این مقوله به زبان فارسی درست نیست. برخی از دستورنویسان مانند خیام‌پور و فرشیدورد به این نکته اذعان داشته‌اند، اما بر استفاده از اصطلاح «حالت» اصرار ورزیده‌اند (رک: فرشیدورد، ۱۳۸۴: ۲۰۹)، اگرچه آن را در معنای نقش دستوری به کار می‌برند. خیام‌پور در مقدمه دستور خود صریحاً می‌نویسد که در زبان فارسی چیزی به نام حالت وجود ندارد. وی مراد خود را از حالت، نقش دستوری می‌داند (۱۳۸۴: ۸). لازم به تأکید است که نقش دستوری در زبان فارسی غالباً بر اساس جایگاه واژه مشخص می‌شود. البته دستورنویسان در خصوص تعداد حالت‌های اسم در زبان فارسی نگاه‌های مختلفی دارند. برای مثال دستور پنج استاد حالت‌های اسم را چهار نوع حالت فاعلی، مفعولی، اضافه و ندا می‌داند (۱۳۸۵: ۴) و برخی مانند خیام‌پور تا سیزده نوع حالت اسمی را برشمرده‌اند (۱۳۸۴: ۴۰-۴۵). فرشیدورد حالت‌های اسمی را یازده مورد می‌داند و

یادآوری می‌کند که این حالت‌ها را می‌توان به هشت فقره تقلیل داد (۱۳۸۴: ۲۰۹). پرواضح است که اختلاف بر سر تعداد حالت‌های اسم در زبان فارسی نیز از خلط حالت دستوری و نقش دستوری نشئت می‌گیرد.

تقسیم اسم به «صریح» و «کنایه» یکی دیگر از موارد تحمیل قواعد زبانی دیگر به زبان فارسی است. خیام‌پور اسم کنایه را به سه نوع ضمیر، مبهمات و اسم استفهام تقسیم می‌کند که برگرفته از دستور عربی است (۱۳۸۴: ۳۱). وی جمله را به دوگانه جمله اسمی و جمله فعلی تقسیم می‌کند (همان: ۲۴-۲۶) که این نیز تحت تأثیر دستور زبان عربی صورت گرفته است. لازم به ذکر است که خیام‌پور نسبت به تأثیر دستور زبان‌های اروپایی و عربی بر دستور فارسی آگاه است و از آن نهی می‌کند و می‌نویسد که باید روش دستورنویس آلمانی آده‌لونگ (Adelung) را در پیش گرفت که بر استخراج قواعد زبان از خود زبان تأکید می‌کند، نه تأثیرپذیری از دستورهای دیگر (همان: ۸).

از دیگر مصادیق تحمیل دستور زبان عربی به زبان فارسی استفاده از اصطلاح «سماعی» است. فرشیدورد به تقلید از دستور عربی از اصطلاح سماعی برای دسته‌بندی اسامی مکان و آلت در زبان فارسی استفاده کرده است. برای مثال اسم‌های «صحرا» و «کوه» را سماعی و اسم «گلستان» را دارای نشانه می‌داند (۱۳۸۴: ۲۳۹). نباید فراموش کرد که زبان عربی زبانی تصریفی است که با استفاده از قالب‌های فراوان برای بیان انواع مفاهیم و روابط و صرفاً با داشتن ریشه فعلی، توانایی ساخت انواع اسم را دارد. حال در برخی از موارد یکی از این انواع اسم ممکن است سماعی باشد - اگرچه دیگر اسم‌ها قاعده‌مند ساخته شده‌اند. از این رو در دستورنویسی عربی به عنصری که در مقابل عناصر نظام‌مند قرار بگیرد و بر اساس الگوی ثابت ساخته نشود، «سماعی» می‌گویند. لذا نمی‌توان مفهوم سماعی را به زبان فارسی تحمیل کرد، چراکه مناسب زبان‌هایی است که از ریشه فعلی به صورت نظام‌مند اسم می‌سازند (رک: الشرتوتی، ۱۳۶۹). علاوه بر این، وی دو اسم «ملاقه» و «ملحفه» را به عنوان دو نمونه از اسم آلت بانسانه (۱۳۸۴: ۲۴۰) در فارسی ذکر می‌کند. این در حالی است که فارسی‌زبانان از ساخت این دو اسم بر وزن «مفعله» آگاه نیستند و حتی افراد کمی از قرصی بودن این واژه‌ها آگاهی دارند. ملاک تصمیم‌گیری در این خصوص دانش زبانی فارسی‌زبانان است نه دانش آگاهانه زبانی دستورنویسان. بنابراین لازم است مفهوم سماعی از دستور زبان فارسی کنار گذاشته شود. به نظر می‌رسد فرشیدورد مفهوم «سماعی بودن» و «قراردادی بودن» را درهم آمیخته است؛ زیرا تمام نشانه‌های زبان، قراردادی و در مفهوم

غیردقیق واژه «سماعی» هستند. اما سماعی بودن در دستور عربی توجیه زبان‌شناختی دارد، چون به یک واژه حاضر در گروهی از واژگان اطلاق می‌شود که برخلاف دیگر واژه‌های همان گروه از الگوهای نظام‌مند زبان و بر اساس یک قاعده زبانی به دست نیامده باشد.

۳.۲ عدم تمایز بین زبان و نمودهای گفتاری و نوشتاری آن

در زمان اجرای پژوهش‌های زبانی یکی از مواردی که باید بدان توجه داشت، تمایز زبان و نمودهای مختلف آن است. زبان درحقیقت دانش زبانی سخنگوی زبان است. این دانش زبانی می‌تواند به صورت گفتار، نوشتار و یا حتی زبان اشاره در ناشنویان نمود و تظاهر بیرونی پیدا کند. برای رسیدن به درک درستی از قواعد زبانی باید بین دانش زبانی و نمودهای آن تمایز قائل شد. این همان تمایزی است که سوسور با دوگانه زبان/گفتار (langue/parole) و چامسکی با تعبیرهای توانش زبانی/کنش زبانی (Linguistic competence/ performance) بیان کرده‌اند. توانش زبانی، دانش ذهنی فرد از زبان؛ و کنش زبانی، تظاهر بیرونی این دانش به صورت گفتار یا نوشتار یا اشاره است. با مطالعه کتاب‌های مختلف دستور، به راحتی می‌توان پی برد که برخی از دستورنویسان بین زبان و نمودهای آن تمایزی قائل نشده‌اند و هنگام صحبت در مورد پدیده زبان آن‌ها را درآمیخته و حتی در مواردی حروف الفبا را با واج و آوا یکسان پنداشته‌اند. مثلاً فرشیدورد می‌نویسد:

زبان الفظی است که برای ایجاد ارتباط و انتقال افکار و عواطف و معانی از ذهنی به ذهن دیگر به کار می‌رود ... پس زبان بر دو قسم است: صوتی و غیرصوتی... زبان لفظی خود موجب ایجاد نوعی زبان بصری است که خط نام دارد و در حقیقت خط و زبان مکتوب فرزند زبان ملفوظ است؛ زیرا حروف و اجزای خط نماینده اصوات و آوایی است که با آن‌ها سخن می‌گوییم (۱۳۸۴: ۲۴).

وجود مبحث «های مختفی» در دستور خیام‌پور نیز نشان‌دهنده عدم تفکیک دقیق حروف الفبا و واج‌های زبان است. به گفته وی

"ها"ی مختفی "ها"یی است که در آخر واژه نوشته می‌شود ولی به تلفظ در نمی‌آید. دلیل آن را می‌توان در این واقعیت جست که در آخر واژه در زبان پهلوی گاف ساکنی

وجود داشته که بعداً افتاده است و "ها" حرکت ما قبل این گاف را نشان می‌دهد (۱۳۸۴: ۲۲).

روشن است که خیام‌پور در این مورد نظام خط را با نظام زبان درآمیخته است؛ درحالی‌که در دستور زبان باید دانش ذهنی سخنگوی زبان بررسی شود، نه نظام نوشتاری زبان وی. شاهد این مدعا دستورهایی است که درخصوص زبان‌های فاقد نظام نوشتاری نوشته شده است مانند زبان‌های بومی آمریکا که غالباً از نظام نوشتاری برخوردار نبوده‌اند. باید توجه داشت که اولاً غالب زبان‌ها فاقد نظام نوشتاری هستند و دوم آن‌که نظام نوشتاری نباید مبنای تحلیل‌های زبانی قرار گیرد.

درهم‌آمیختگی نظام نوشتاری و نظام زبان را می‌توان در بحث خیام‌پور از اصوات نیز مشاهده کرد. وی می‌نویسد: «مبحث اصوات از حروف الفبا و مخارج آن بحث می‌کند» (همان: ۱۵). نمونه دیگر یادداشتی است که احمدی گیوی-انوری ذیل نقش مضاف‌الیهی آورده‌اند:

اگر مضاف به یکی از دو حرف الف یا واو (a و u) ختم شده باشد در آخر آن به‌جای کسره اضافه، یای مکسور می‌افزایند: دریای مدیترانه، جاروی اتاق، و اگر مضاف آخرش «ها»ی بیان حرکت باشد به‌جای کسره اضافه، روی هاء، همزه‌مانندی (ء) که مخفف و بخش اول حرف «ی» است می‌گذارند و آن را یای مکسور تلفظ می‌کنند (۱۳۸۹الف: ۱۰۰).

هویداست که نگارندگان این دستور مسائل نظام نوشتاری را با نظام آوایی زبان درهم‌آمیخته‌اند. نمونه اعلای درهم‌آمیختگی نظام آوایی زبان، نظام نوشتاری و گفتار را می‌توان در این تعریف از دستور پنج استاد دید: «حرف صوتی است که به کیفیتی مخصوص از دهان برآید و تلفظ شود و آن کیفیت را حرکت و آهنگ گوئیم» (۱۳۸۵: ۱۳).

۴.۲ نگرش تجویزی به زبان و غفلت از دستور به‌عنوان توصیف زبان

همان‌طور که قبلاً نیز گفته شد، دستور زبان نمی‌تواند تجویزی باشد زیرا دستور زبان کشف الگوها و قواعد زبانی موجود است. دستور درواقع دانش ناآگاهانه فرد را به‌صورت آگاهانه توصیف می‌کند. اما در دستورهای مورد مطالعه مواردی از برخورد تجویزی با دستور مشاهده شد که به ذکر چند مورد بسنده می‌شود.

خیام‌پور به درستی زبان را دارای قواعدی می‌داند که اهل زبان «از روی قریحه و بی‌آن‌که خود متوجه باشند» (۱۳۸۴: ۷) از آن آگاه‌اند. تعریفی که او از «زبان» به دست می‌دهد امیدوارکننده است، زیرا آن را به دانش ذهنی گویشور نسبت می‌دهد و البته انتظار می‌رود که دستور را توصیف این دانش بدانند، اما در تعریف «دستور» نگاهی تجویزی دارد و در جایی می‌نویسد دستور هر زبان «مجموعه‌ای از قواعد است که بدان درست سخن گفتن و درست نوشتن را می‌آموزد» (همان: ۱۵). در این میان فرشیدورد به وضوح دستور تجویزی را بی‌اعتبار می‌داند و به درستی می‌گوید: «تحول، از قوانین اساسی زبان است و دستور زبان نباید سد راه آن باشد ... زیرا غلط‌ها و فسادهایی که به گمان بعضی در زبان راه می‌یابد خود پیرو قواعد منظم و معینی است (۱۳۸۴: ۳۳). علی‌رغم تأکید فرشیدورد بر دستور توصیفی و پرهیز از دستور تجویزی (همان: ۵۷)، می‌توان در برخی مباحث، آثاری از نگاه تجویزی وی را مشاهده کرد. برای مثال در مبحث اسم مفرد و جمع می‌نویسد:

امروز بعضی از غرب‌زدگان و غرب‌گرایان نوپرداز تحت تأثیر شعر نو غربی که یکی از ویژگی‌های آن به هم‌زدن ساختمان دستوری زبان است، واژه‌ها و عبارت‌هایی را به کار می‌برند که مغایر با قواعد زبان فارسی است؛ از آن جمله است جمع‌های خلاف قاعده مانند رگان و دستان و برگان و واژگان به جای رگ‌ها و دست‌ها و برگ‌ها و واژه‌ها که بهتر است چنین کارهایی صورت نگیرد (همان: ۱۸۶).

همین نگاه تجویزی است که باعث می‌شود وی به شدت با فعال‌سازی فرایندهای واژه‌سازی در فارسی مخالف‌ت ورزد؛ در حالی که زبان فارسی با ورود انبوه واژه‌های غیرفارسی در تمام حوزه‌های دانش و فناوری روبرو است. برای مثال وی در مورد ساخت واژه‌هایی مانند گرمایش، گرانش و سرمایش می‌نویسد «برخی از علماء فارسی‌ندان به منظور خراب‌کردن و تغییر زبان فارسی، پسوند سماعی «ش» را برخلاف قاعده به اسم و صفت و کلمات دیگر هم می‌چسبانند و چیزهای غلطی می‌سازند ... اینان به جای کلمات درست زیبا، واژه‌های غلط فارسی‌نما می‌گذارند و زبان فارسی را آشفته و خراب می‌سازند» (همان: ۱۹۴-۱۹۵).

۵.۲ کاستی در ارائه تعریف‌ها

همان‌طور که پیشتر گفته شد تعریف‌ها باید خوش‌تعریف باشند. این بدان معناست که باید بر اساس توصیفات ارائه‌شده در تعریف، بتوان مجموعه کاملی از مصداق آن را به دست داد و درعین حال از ورود غیرمصداق به مجموعه خودداری نمود. در دستورنامه‌ها کاستی‌های مختلفی در تعریف‌ها دیده می‌شود که برخی از آن‌ها به قرار زیرند:

۱.۵.۲ تعریف نادرست

در دستورهای مورد بررسی بعضاً نمونه‌هایی از تعریف‌های نادرست مشاهده می‌شود. یکی از آن‌ها تعریف احمدی گیوی-انوری از «درنگ» است: «درنگ مکث، ایستادن و فاصله‌دادن در میان یا آخر واژه است که برای جلوگیری از بدخوانی و بدفهمی سخن به کار می‌رود» و درنگ را به دو نوع درنگ میان‌واژه‌ای و درنگ پایان‌واژه‌ای تقسیم می‌کنند (۱۳۸۹: ۱۲). باید توجه کرد که اصولاً درنگ در میان واژه رخ نمی‌دهد. آن‌ها دو جمله «آن روز، نامه را خوانده بود» و «آن روزنامه را خوانده بود» را مثال می‌زنند و می‌گویند در جمله اول درنگ میان‌واژه‌ای وجود دارد و در جمله دوم درنگ در پایان واژه قرار دارد. این تحلیل درست نیست زیرا در جمله اول با دو اسم و در جمله دوم با یک اسم روبرو هستیم که از لحاظ عنصر زبرنجیری تکیه واژه، کاملاً متفاوت هستند؛ در نتیجه هیچ بدفهمی ایجاد نمی‌کنند. در خوانش چنین نمونه‌هایی حتی بدون استفاده از علامت (،) نیز ابهام ایجاد نمی‌شود؛ چراکه فاصله بین واژه‌ها در نظام نوشتاری فارسی به‌خوبی تفاوت این دو جمله را نشان می‌دهد: «آن روز نامه را خوانده بود» و «آن روزنامه را خوانده بود».

یکی دیگر از خطاهای پربسامد در دستورنامه‌های فارسی دسته‌بندی‌های نادرستی است که از وندها ارائه می‌شود. دستورنویسان اغلب بر اساس خطایی ناشی از فهم نادرست تعریف دو اصطلاح «میانوند» (infix) و «بیناوند» (interfix) در زبان فارسی به سه دسته پیشوند، پسوند و میانوند قائل هستند که دسته‌بندی رایج در بسیاری از زبان‌هاست اما در زبان فارسی تنها دو نوع پیشوند و پسوند وجود دارد. میانوند وندی است که وارد یک واژه شده و به واژه معنایی جدید یا نقشی دستوری می‌افزاید. برای مثال می‌توان به kamhmu یکی از زبان‌های جنوب آسیای شرقی اشاره کرد که در آن از میانوند m برای ساختن اسم از فعل استفاده می‌شود. برای مثال اسم hmiip (قاشق) از فعل hiip (با قاشق غذا خوردن) حاصل شده است (یول، ۲۰۱۰: ۵۹). اما برخی از دستورنویسان فارسی معنای میانوند را

تعریف کرده‌اند و آن را در زبان فارسی به کار گرفته‌اند. برای مثال می‌توان به دستور احمدی گیوی-انوری اشاره کرد. آن‌ها می‌نویسند که «علاوه بر پیشوند و پسوند، الفظی را که در میان کلمه‌های مرکب می‌آیند، میانوند گویند» (۱۳۸۹: ب: ۲۹۷) و از کلماتی مانند بناگوش، سراپا و جورواجور به عنوان مثال ذکر می‌کنند. وحیدیان کامیار نیز ذیل مبحث انواع اسم مشتق - مرکب «ا» را در واژه‌های کشاکش و تکاپو میانوند می‌داند (۱۳۹۴: ۹۵). شقاقی با تأکید بر این نکته که میانوند در زبان فارسی وجود ندارد مثال‌های فوق را نمونه‌هایی از کاربرد بیناوند دانسته است که میان دو کلمه ظاهر می‌شود (۱۳۸۶: ۶۸).

۲.۵.۲ ناقص بودن تعریف

از نمونه تعریف‌های ناقص می‌توان به تعریف وحیدیان کامیار از معرفه و نکره اشاره کرد. وی اسم معرفه را اسمی می‌داند که «شناخته شده باشد» (۱۳۹۴: ۹۰) و نکره را اسمی می‌داند که «برای شنونده یا گوینده ناشناخته باشد» (همان: ۹۱). این تعریف ناقص است زیرا در تعریف اسم معرفه اصلاً به نقش گوینده/ نویسنده و شنونده/ خواننده اشاره‌ای نشده و در تعریف اسم نکره نیز نقش و رابطه گوینده و شنونده به درستی مشخص نشده است. درحقیقت، معرفه اسمی است که گوینده آن را به دلیل آگاهی از بافت زبانی و غیرزبانی برای شنونده آشنا می‌داند و نکره اسمی است که از نظر گوینده برای مخاطب ناآشناست. از موارد دیگر، نقص تعریف ضمیر در دستورهای مختلف است. برای مثال، به گفته فرشیدورد «ضمیر اسمی است که جانشین اسم شود و تصریف گردد» (۱۳۸۴: ۲۴۴). همین تعریف به ناچار منجر به آن می‌شود که فرشیدورد در توضیح تفاوت‌های اسم و ضمیر بنویسد که «فرق دیگر آن‌ها در این است که ضمیر بعضی از نشانه‌های اسم ظاهر را نمی‌گیرد؛ مثلاً به ضمیر معمولاً نشانه جمع ملحق نمی‌شود و صفت اشاره و عددی و مبهم آن را مقید نمی‌کند» (همان: همان‌جا). پیداست که اگر ضمیر به عنوان جانشین گروه اسمی تعریف می‌شد، نه تنها تعریف درستی از ضمیر ارائه می‌شد؛ نیاز به اشاره به تفاوت‌های فوق نیز نبود. البته در سطحی کلان‌تر باید توجه داشت که استفاده از مفهوم گروه مانند گروه اسمی، گروه فعلی و گروه قیدی برای توصیف بسیاری از قواعد زبانی لازم است و بدون آن بعضاً برخی از تحلیل‌های زبانی امکان‌پذیر نخواهد بود. برای نمونه می‌توان به مقاله جالب و کوتاه وحیدیان کامیار (۱۳۸۳: ۸۸-۹۱) اشاره کرد که با استفاده از مفهوم گروه اسمی توانسته است حرکت و گرایش گروه‌های اسمی را به سمت واژه مرکب نشان دهد.

بدون استفاده از مفهوم گروه اسمی امکان توصیف ساخت‌هایی مانند «پسر بزرگه» و «لباس سیاهه» وجود نداشت.

از دیگر تعریف‌های ناقص، تعریف دستور پنج استاد از اسم مشتق به‌عنوان اسمی است که «از کلمه دیگر بیرون آمده باشد» (۱۳۸۵: ۴۱). مؤلفان مثال‌هایی مانند «ناله» و «مویه» را ذکر می‌کنند که از «نالیدن» و «مویدن» به‌دست آمده‌اند. این تعریف بیشتر مناسب واژه‌های مشتق فعلی است و نمی‌تواند مشتق‌های غیرفعلی را پوشش دهد. بهتر بود آن‌ها اسم مشتق را با تأکید بر روی ویژگی وندافزایی زبان فارسی تعریف می‌کردند.

۳.۵.۲ سلبی بودن تعریف

از نمونه‌های تعریف سلبی می‌توان به تعریف وحیدیان کامیار از صفت بیانی اشاره کرد: «صفت بیانی از وابسته‌های پسین اسم است یعنی در گروه اسمی آنچه پس از کسره می‌آید اگر مضاف‌الیه و صفت شمارشی نباشد صفت بیانی است» (۱۳۹۴: ۸۱). نمونه دیگر، تعریف خیام‌پور از اسم معناست که آن را به سه نوع اسم صوت، اسم لفظ و اسم معنا تقسیم می‌کند: «اسم معنا اسم معنایی است که به‌جز اسم صوت و اسم لفظ باشد» (۱۳۸۴: ۳۴-۳۵). اولاً این تعریف سلبی است، درحالی‌که تعریف باید ایجابی و دربرگیرنده ویژگی‌های پدیده موردنظر باشد. دیگر آن‌که در تقسیم‌بندی یک پدیده به انواع مختلف باید از هم‌نامی آن‌ها پرهیز کرد، چون باعث آشفتگی در تعریف و اصطلاحات مرتبط به آن خواهد شد.

۴.۵.۲ اشاره به نشانه، به‌جای ارائه تعریف

در دستورنامه‌های مورد بحث، گاه آنچه تحت عنوان تعریف بیان شده، تعریف نیست، بلکه صرفاً ارائه نشانه‌هایی برای شناسایی یک مقوله است. تعریف وحیدیان کامیار از «اسم» از آن جمله است:

اسم در برخی از زبان‌ها نشانه ویژه‌ای همراه دارد که بدان شناخته می‌شود؛ مثلاً نشانه‌های *the* و «ال» در زبان‌های انگلیسی و عربی با اسم همراه‌اند اسم در فارسی نشانه ویژه ظاهری ندارد اما اگر بتوان آن را در نقش‌های نهاد، مفعول، متمم، مسند، منادا، مضاف‌الیه در جمله به کار برد، اسم است (۱۳۹۴: ۶۷).

این تعریف بسیار عجیب است زیرا برای تعریف اسم از زبان‌هایی صحبت می‌کند که در آن‌ها اسم نشانه دارد، آن‌گاه می‌افزاید که در فارسی اسم نشانه ندارد. این نوع تعریف نقض غرض است. چون هدف اولیه از این تعریف، ارائه تعریفی برای اسم در فارسی بوده است و اگر قرار باشد که شالوده تعریف بر نشانه‌های اسم باشد، دیگر نمی‌توان در مورد اسم سخن گفت چون به گفته نویسنده، اسم در فارسی نشانه ندارد.

۶.۲ قاعده زبانی نادرست

در دستورهای موضوع بحث، مواردی از قواعد نادرست زبانی نیز به چشم می‌خورد. از جمله آن‌ها قاعده زبانی زیر از وحیدیان کامیار است: «واژه‌های «چه» و «عجب» اگر همراه با اسمی بیایند و تعجب را برسانند صفت تعجبی‌اند» (۱۳۹۴: ۷۰). این قاعده زبانی درست نیست زیرا مثال‌هایی مانند «چه خانه!» و «عجب کتاب!» در فارسی نادرست بوده و پذیرفتنی نیستند. درحقیقت باید «چه...ی» و «عجب...ی» را صفت‌های تعجبی دانست. این قاعده زبانی باید با استفاده از مفهوم تکواژ گسسته اصلاح گردد (رک: نجفی، ۱۳۸۰: ۱۰۰).

نمونه دیگر، قواعدی است که احمدی گیوی-انوری برای اسم‌های نکره مطرح کرده‌اند. آن‌ها چهار صورت مختلف از اسم نکره را معرفی می‌کنند: «ی» در آخر اسم؛ «یک» در اول اسم؛ «یک» در اول و «ی» در آخر اسم و بالاخره اسم‌هایی که همراه صفات مبهم می‌آیند (۱۳۸۹ب، ۸۴). باید توجه داشت که صورت دوم الزاماً همواره درست نیست چراکه «یک» می‌تواند صفت شمارشی باشد. از قضا مثالی را که احمدی گیوی-انوری برای تأیید قاعده زبانی موردنظر خود ارائه داده‌اند، می‌توان علیه ادعایشان به کار برد. آن‌ها «درخت» و «بلندی» را در جمله «آن وقت آدم با کمال شوق می‌رود بالای یک درخت یا می‌دود بالای یک بلندی» را نکره می‌دانند؛ درحالی‌که در جمله فوق «یک» صفت شمارشی است و «درخت» و «بلندی» اسم جنس هستند. بر اساس آنچه این دست‌نویسان از انواع اسم معرفه به دست داده‌اند، «درخت» و «بلندی» باید معرفه باشند زیرا آن‌ها «اسم جنس» که همه افراد یک جنس را دربرمی‌گیرد» (همان: ۸۳) معرفه می‌دانند.

فرشیدورد گونه‌های مختلفی از «اسم مرکب غیر فعلی وابستگی» برمی‌شمارد که یکی از آن‌ها حاصل ترکیب «موصوف و صفت پسین با حذف کسره وصفی» است؛ مانند: پدربزرگ، مادربزرگ، سبب‌زمینی. او این ساخت را به زبان عامیانه (گفتاری) مرتبط می‌داند

نه گونه رسمی (۱۳۸۴: ۱۹)، اما این حکم صحیح نیست چون در زبان رسمی نوشتاری نیز کاربرد دارد.

۷.۲ بی‌توجهی به اصل بهینگی (optimality) و کمینگی (minimality) در تدوین

دستور

رعایت دو اصل بهینگی و کمینگی در تبیین قواعد زبانی لازم است زیرا هم بیشترین نظام‌مندی و الگوپذیری را ایجاد می‌کند، هم بار کمتری را به زبان تحمیل می‌کند. بی‌توجهی دستورنویسان به این دو اصل و نپذیرفتن تکواژ میانجی باعث شده است که تحلیل‌های دستوری آن‌ها دچار تشتت گردد و قواعد غیرضروری به زبان فارسی تحمیل شود. همین امر موجب شده است برای توضیح پراکندگی و گوناگونی قواعد به تبیین‌های درزمانی روی آورند.

تکواژ میانجی تکواژی است که به هنگام وندافزایی یا ترکیب دو واژه، به‌منظور جلوگیری از مجاورت دو واکه ظاهر می‌شود (شقایق، ۱۳۸۶: ۱۳۹). هیچ‌کدام از دستورهای پنج استاد، خیام‌پور، احمدی گیوی-انوری وحیدیان کامیار و فرشیدورد به تکواژ میانجی قائل نیستند؛ لذا هر پنج دستور مجبور شده‌اند که فهرست تکواژگونه‌های جمع‌ساز فارسی را به «ها، ان، یان، وان، ات، جات، یات، گان، کان» افزایش دهند، درحالی‌که با پذیرفتن تکواژ میانجی به‌عنوان تکواژی که از مجاورت واکه‌ها جلوگیری می‌کند، می‌توانستند این فهرست را به «ها، ان، ات» کاهش دهند.

جالب آن‌که فرشیدورد از هشت فایده استفاده از زبان‌شناسی در دستور یاد می‌کند و یکی از موارد را توجه به مسئله حشو، اصل زحمت کمتر، کوتاه‌شدن سخن پر استعمال، تقویت عناصر ضعیف‌شده زبان، مسئله طبقه بسته و باز زبان می‌داند (۱۳۸۴: ۳۴-۳۵)، اما جابه‌جا از احیا و تقویت برخی از عناصر و الگوهای زبانی فارسی انتقاد می‌کند. از جمله ساخت واژه‌هایی مانند خوانش، گویش، تنش و ... را مناسب نمی‌داند زیرا معتقد است پسوند «ش» سماعی است (همان: ۱۸۴). او درباره پسوندهای اسم‌ساز لیاقت می‌نویسد: «این عناصر امروز غیرفعال‌اند و به کار لغت‌سازی نمی‌آیند و کلماتی مانند کارانه، پژوهانه که با آن ساخته شده‌اند نامناسب و غیرفصیح‌اند» (همان: ۱۹۵). همچنین در مورد «پسوند اسم‌ساز تعلق» (واره) می‌نویسد: این پسوند امروز مرده است و نباید با آن واژه ساخت. فرشیدورد واژه «یادواره» را مثال می‌زند و استفاده از آن را نادرست خوانده و می‌گوید: مردم

نمی‌توانند معنی آن را بفهمند (همان). او در جایی دیگر یکی از انواع اسم مرکب را حاصل ترکیب صفت مقلوب و اسم، بدون تقدیر حرف اضافه می‌داند و تأکید می‌کند که این نوع اسم مرکب فعال نیست و بسیار مناسب است که آن را فعال کنیم و با آن واژه‌های جدیدی بسازیم. اگرچه باز ابراز نگرانی می‌کند که ممکن است مردم در درک معنای آن دچار مشکل شوند زیرا ساختمان آن با صفت‌های مرکبی نظیر «خوشحال» یکسان است و ممکن است فارسی‌زبانان را در فهم واژه‌ای مانند «نرم‌افزار» به خطا بیندازند (همان: ۲۰۱). در این جا ذکر دو نکته ضروری است: اول، فرشیدورد در خصوص فعال‌سازی و تقویت عناصر زبانی فارسی رویکرد دوگانه‌ای دارد. دوم، نگرانی وی از احتمال عدم درک معنای واژه‌های حاصل از فعال‌سازی فرایندهای واژه‌سازی بی‌مورد است، چراکه دانش زبانی افراد ناآگاهانه است و آن‌ها آگاهانه به قواعد زبانی اشراف ندارند که این ساخت را با ساخت‌های دیگر مقایسه کرده و بر اثر شباهت آن‌ها دچار کج‌فهمی شوند. اتفاقاً بر اساس اصل اقتصاد زبانی، بسیاری از عناصر و الگوهای زبانی بیش از یک نقش معنایی یا دستوری را ایفا می‌کنند، بی‌آن‌که خللی در ارتباط و تعامل سخنگویان زبان ایجاد کند؛ مثلاً پسوند «-انه» در زبان فارسی صفت‌ساز (کودکانه)، قیدساز (خوشبختانه) و اسم‌ساز (صبحانه) است. اگرچه «-انه» در نقش پسوند اسم‌ساز دیگر زایا نیست (کشانی، ۱۳۷۱: ۳۳-۳۴)، اما نمی‌توان گفت که فعال‌کردن این الگوها باعث کج‌فهمی کاربران و عدم درک معنا می‌شود زیرا سخنگویان زبان، معنا و کاربرد واژه را در بافت زبانی و غیرزبانی می‌آموزند.

۸.۲ برخورد «دوگانه» در مواجهه با «یک» الگوی زبانی

از شگفتی‌های برخی از دستورنامه‌ها برخورد دوگانه آن‌ها با الگوی نظام‌مند زبانی است. احمدی گیوی-انوری در نکاتی درباره اسامی جمع نوشته‌اند: «اسم و همچنین صفتی که جانشین اسم می‌شود و به صورت جمع درمی‌آید، اگر به "الف" یا "واو" ختم شده باشد، هنگام جمع بستن با "ان"، بین واژه و "ان" حرف صامت "ی" می‌افزایند؛ مانند: آشنایان، گدایان» (۱۳۸۹: ۸۷-۸۸). عجیب است که در این دستور، چند سطر پایین‌تر از قاعده فوق با قاعده دیگری روبرو می‌شویم که «اسم‌ها و صفت‌هایی که به «ها»ی بیان حرکت ختم شده‌اند، وقت جمع بستن به جای «ان» به آخر آن‌ها «گان» اضافه می‌شود؛ مانند: آزادگان، دلدادگان» (همان: ۸۷-۸۸). قاعده دوم هیچ تفاوتی با قاعده اول ندارد. احمدی گیوی-انوری به راحتی می‌توانستند در قاعده دوم نیز مانند قاعده اول عمل کنند و بگویند که

هنگام جمع بستن با «ان» بین واژه و «ان»، صامت «گ» اضافه می شود.^۵ رعایت این نکته می توانست چند مزیت داشته باشد. اول، تلویحاً بر وجود واج میانجی در زبان فارسی تأکید می شد؛ دوم، بر شمار تکواژهای جمع ساز فارسی نمی افزود؛ سوم، از برخوردهای دوگانه با الگوهای نظام مند زبانی در پژوهش های علمی اجتناب می شد؛ چهارم، از درهم آمیختن نظام نوشتاری با نظام آوایی زبان پرهیز می شد.

۹.۲ حشو در قاعده های زبانی

در ارائه قاعده های زبانی باید اصل اقتصاد یا کم کوشی را رعایت کرد به گونه ای که بتوان بیشترین اطلاعات را با کمترین قاعده ها و احکام ارائه کرد. در برخی از تبیین های دستوری به وضوح مشاهده می شود، دستورنویسان قواعدی را ذکر کرده اند که مصداق دقیق حشو بوده و بدون ذکر آن ها هیچ خللی در قاعده مورد نظر ایجاد نمی شود. برای مثال، فرشیدورد در تعریف اسم ذات می نویسد: «بنابراین نام گیاهان، داروها، جای ها، ابزارها، حیوانات و... اسم های ذات اند. بدین ترتیب صیغه های اسم مکان و آلت عربی که بسیاری از آن ها در فارسی هم به کار می روند از این جمله اند» (۱۳۸۴: ۱۸۳). می توان درباره ذات یا معنا بودن واژه های یک زبان فارغ از مسائل ریشه شناسی و بدون توجه به خاستگاه شان بحث کرد. از این رو، نیازی به تحمیل دانش زبانی یک زبان دیگر به زبان فارسی نیست. فارسی زبانان به قرضی بودن واژه ها بی توجه اند و آن ها را جزء واژگان زبان خود می دانند. به همین دلیل در برخی موارد، قواعد زبان فارسی را بر واژه های قرضی پیاده می کنند؛ مانند جمع بستن مجدد واژه «جواهر». فرشیدورد در مورد اسم معنا نیز همین گونه عمل کرده و مطالبی را در خصوص اسم معنای قرضی عربی در فارسی ارائه داده است که هیچ کمکی به روشن تر شدن بحث نمی کند (همان: ۱۸۴-۱۸۵).

۱۰.۲ مقوله بندی های افراطی در دستور

پدیده ها و مفاهیم در حوزه های مختلف دانش به مقوله ها و زیرشاخه های علمی و منطقی تقسیم می شوند. حتی در حوزه های کاملاً انتزاعی مانند فلسفه با شبکه ای پیچیده از روابط و مفاهیم روبرو هستیم. دستور نیز از این قاعده مستثنا نیست اما نباید از یاد برد که مقوله بندی باید از پشتوانه و مبنای منطقی برخوردار باشد و دلایل و شواهد کافی معنایی، صرفی،

واجبی، نحوی و حتی کاربردشناختی از آن حمایت کند. در دستورهای موضوع بحث، مواردی مشاهده شد که از این امر تخطی کرده و تقسیم‌بندی‌ها و مقوله‌بندی‌های متعدد و درعین حال غیرضروری را طرح نموده‌اند. این امر نه تنها باعث ایجاد الگو یا قاعده‌ای نظام‌مند نشده، موجب سردرگمی خواننده نیز گردیده است. به‌عنوان نمونه می‌توان به مبحث متمم در دستور مفصل/امروز اشاره کرد (۱۳۸۴: ۲۱۰-۲۳۱). حتی با تورق این مبحث می‌توان به‌سادگی دریافت که بسیاری از زیرتقسیم‌ها غیرضروری است و هیچ کمکی به فهم بیشتر موضوع نمی‌کند. فرشیدورد متمم قیدی را از لحاظ معنا به سیزده دسته مکان، زمان، کیفیت، علت، مقصود، ابزار، جنس، موافقت، تبرک، همراهی، سلب، استثنا و مقابله تقسیم کرده است (همان: ۲۱۴-۲۱۵). اصولاً برای چنین مقوله‌سازی‌هایی نه‌اینتی متصور نیست و ارائه آن‌ها نیز هیچ کمکی به توصیف بهتر زبان نمی‌کند.

دسته‌بندی اسم مصغر از دیگر نمونه‌های مقوله‌بندی افراطی است. در دستورنامه‌های پنج استاد (۱۳۸۵: ۵۴)، خیام‌پور (۱۳۸۴: ۳۵) و احمدی گیوی-انوری (۱۳۸۹الف: ۷۸) مصغر، اسمی است که مفهوم کوچکی را بیان می‌کند و با وندهایی مانند «چه» و «ک» نشان داده می‌شود. باید توجه داشت که اسم مصغر در زبان فارسی نوعی بنیادی از اسم نیست که لازم باشد برای آن مقوله‌ای جدا معرفی شود. در این صورت لازم است انواع دیگری از اسم همچون اسم زمان، اسم مکان و اسم آلت نیز معرفی شود. درحالی‌که این دسته‌بندی‌ها، متناسب با زبان‌های تصریفی‌اند که برای بیان آن‌ها الگوهای مشخصی در آن زبان‌ها وجود دارد.

سخن از انواع اتباع در دستورنامه احمدی گیوی-انوری نیز نمونه دیگری است. آن‌ها گونه‌های اتباع را از لحاظ ساختار به انواعی تقسیم می‌کنند که سه نوع اول آن بدین قرار است: تبدیل حرف اول واژه به «م» بدون تغییرات دیگر، تبدیل حرف اول واژه به «پ» بدون تغییرات دیگر، تبدیل حرف اول واژه به «ل»، «و»، «ب»، «ت»، «ف»، «س» بدون تغییرات دیگر (۱۳۸۹ب: ۱۰۱-۱۰۲). می‌توان این سه دسته را در قالب یک نوع به‌صورت «تبدیل حرف اول واژه به حرفی دیگر بدون هیچ تغییری» بیان کرد. چنین قاعده‌ای با اصول دستورنویسی سازگارتر است زیرا دستور باید با کمترین قواعد، بیشترین ترکیبات زبانی را توصیف کند. مقوله‌بندی اسم به سه نوع ذات، معنی و بین‌بین نیز نمونه دیگری از طبقه‌بندی افراطی در همان دستورنامه است. احمدی گیوی-انوری بین‌بین را گونه‌ای از اسم دانسته‌اند که در مرز اسم ذات و اسم معنی قرار دارد؛ مانند: بو، گرسنگی و صبح (همان: ۱۸۵).

دسته‌بندی «اضافه» از جهت معنا به اضافه اختصاصی (شامل اضافه ملکی، اضافه تخصیصی، اضافه اقترانی)، اضافه بیانی (شامل اضافه تشبیهی، اضافه فاعلی و مفعولی، اضافه تأکیدی، اضافه اشمالی)، اضافه تبعیضی و اضافه تعظیمی نمونه‌ای از مقوله‌بندی‌های افراطی فرشیدورد است (۱۳۸۴: ۲۱۸-۲۲۰). این نوع تقسیم‌بندی برخلاف ادعای فرشیدورد، صرفاً معنایی نیست بلکه هم صوری و هم معنایی است؛ مثلاً اضافه فاعلی «رفتن او» و اضافه مفعولی «دیدن دنیا» بر اساس معنای واژه‌های حاضر در ساخت اضافه تعریف نشده‌اند؛ بلکه بر اساس نقش‌های تتایی (Thematic roles) آن‌ها در ترکیب، مقوله‌بندی شده‌اند (رک: هالیدی و متیسن، ۲۰۰۴).

از مقوله‌بندی‌های افراطی دیگر می‌توان به قرارگرفتن اسم مکان، اسم آلت، اسم زمان، اسم مصدر، اسم‌های عمل و کار، اسم‌های گیاهان، اسم‌های مبهم بانسانه در کنار یکدیگر زیر عنوان «اسم‌های بانسانه و بی‌نشانه و اسم‌های سماعی» در دستورنامه فرشیدورد اشاره کرد (۱۳۸۴: ۲۳۹-۲۴۲). اولاً، قرارگرفتن این همه اسم با معیارهای متفاوت معنایی، دستوری و صرفی کنار یکدیگر هیچ توجیه علمی ندارد. دوم، این فهرست عملاً باز است چون می‌توان به آن اسم پوشاک، اسم خوراک و جز آن را افزود.

۱۱.۲ بی‌توجهی به بنیان مقوله‌بندی

فرشیدورد اسم‌های مرکب را از جهات مختلف به اقسامی تقسیم می‌کند؛ مثلاً از لحاظ رابطه با ریشه فعل به دو نوع فعلی و غیرفعلی و از نظر ژرف‌ساخت به سه نوع مقلوب، مستقیم و بینابین قائل می‌شود: «اسم‌های مرکب از جهت دیگر بر سه قسم هستند: وابستگی، همسانی، بین‌بین» (همان: ۱۹۶). او به بنیان این نوع تقسیم‌بندی هیچ اشاره‌ای نمی‌کند، گویی به لزوم مقوله‌بندی بر مبنای معیار و مشخصه معینی باور ندارد.

۱۲.۲ نادیده گرفتن برخی از مفاهیم در دستور

همان‌طور که قبلاً نیز گفته شد، دستور دانش زبانی فرد از حوزه‌های واجی، صرفی، نحوی و معنایی است. البته غالب دستورها به صرف و نحو توجه داشته و در برخی از آن‌ها به آوا و واج‌شناسی نیز پرداخته‌اند اما تقریباً هیچ‌کدام به مبحث معنی‌شناسی توجهی نکرده‌اند. با این حال در برخی از دستورها مانند پنج استاد، خیام‌پور و احمدی گیوی-انوری به روابط معنایی واژگان که مبحثی معنی‌شناختی است اعتنا شده است.

در این دستورنامه‌ها از اسم‌های مترادف، متشابه و متضاد سخن رفته که تنها سه رابطه از انواع روابط معنایی است (رک: صفوی، ۱۳۸۷). دیگر روابط معنایی مانند شمول معنایی، چندمعنایی، عضوآژگی و... نادیده گرفته شده‌اند. نباید از یاد بُرد که این امر بیشتر از سنت دستورنویسی عربی و به تقلید از سیبویه و دستورنویسی هندی سرچشمه می‌گیرد (مجتبایی، ۱۳۸۳: ۱۴۹) و لزوماً به‌منزله باور به معنی‌شناسی به‌عنوان بخشی از دستور زبان نیست. این مبحث یا باید به‌کلی از دستورنامه‌ها حذف شود، یا در آن‌ها بخش مجزایی برای معنی‌شناسی و روابط معنایی لحاظ گردد.

درخصوص علم صرف نیز باید گفت نادیده گرفتن برخی از مفاهیم بنیادی مانند تکواژ و انواع آن (آزاد، وابسته، دستوری و واژگانی) باعث شده که احمدی گیوی-انوری اسم‌هایی مانند «قلمدان» و «کتاب‌شناسی» را اسم مرکب دانسته و تمایزی میان اسم‌های حاصل از وندافزایی به یک تکواژ واژگانی، یا ترکیب دو تکواژ واژگانی نیابند (۱۳۸۹ الف: ۷۵). چنین توصیفی با ویژگی ترکیب‌پذیری بالای زبان فارسی در تضاد است.

مطابقت (agreement) یکی دیگر از مفاهیم مغفول‌مانده در برخی از دستورهاست. فعل در فارسی به‌لحاظ شخص و شمار با نهاد مطابقت می‌کند که در شناسه‌های فعلی نمود می‌یابد. در برخی از دستورها از نمود مطابقت در شناسه فعل به‌عنوان «نهاد پیوسته» یاد می‌شود که آن را در برابر «نهاد جدا» یا فاعل دستوری قرار می‌دهند (احمدی گیوی-انوری، ۱۳۸۹: ۸۶). آن‌ها در جمله «دانشجویان به کلاس آمدند و نشستند» دانشجویان را نهاد جدا و شناسه «سند» را نهاد پیوسته می‌دانند. باید به یاد داشت که یک جمله نمی‌تواند بیش از یک نهاد داشته باشد و آنچه را که تحت عنوان نهاد پیوسته می‌آوریم، درواقع تکواژی است که مطابقت را بیان می‌کند. بنابراین پذیرفتن مفهوم مطابقت، توصیف روشن‌تری از قواعد زبان‌شناختی فارسی را ممکن می‌سازد.

۱۳.۲ درهم‌آمیختن گونه‌های مختلف زبانی

هنگامی که در مورد پدیده زبان به‌طور عام، و زبان فارسی به‌طور خاص صحبت می‌کنیم؛ با واقعیت و پدیده‌ای یک‌پارچه روبرو نیستیم. فراموش نکنیم که آنچه را زبان فارسی می‌خوانیم، اشتراکی است از گونه‌های مختلف زمانی (فارسی میانه و فارسی نو)، گونه‌های جغرافیایی (فارسی شیرازی و اصفهانی)، گونه‌های موقعیتی (رسمی و غیررسمی)، ژانری (سیاسی یا ادبی)، گونه‌های هم‌زمانی و درزمانی، گونه‌های جنسیتی، سنی، فردی، شغلی،

اجتماعی و ده‌ها گونه دیگر زبانی (رک: وارداف، ۲۰۰۶). بنابراین طبیعی است که با گونه‌های بی‌شماری از زبان فارسی روبرو باشیم. حال باید به این پرسش پاسخ داد که در کتاب‌های دستور زبان فارسی، کدام گونه باید ملاک مطالعه قرار گیرد. گونه مورد مطالعه در دستور زبان، گونه رسمی و معیار زبان است. گونه‌ای مدون و تثبیت‌شده که افراد تحصیل‌کرده آن را به‌کار می‌برند و در رسانه‌های گروهی نیز استفاده می‌شود (مشکوه‌الدینی، ۱۳۸۴: ۹۰-۹۵).

در برخی از دستورها به‌وضوح مشخص است که گونه‌ها درهم آمیخته شده‌اند. برای مثال خیام‌پور برای شفاف‌ساختن یک قاعده زبانی از گونه‌های مختلف زبانی شواهدی آورده که غالب آن‌ها از حوزه ادبیات و شعر و متعلق به گونه تاریخی هستند. احمدی گیوی-انوری نیز مثال‌های فراوانی از حوزه ادبیات ذکر کرده‌اند؛ مثلاً برای نقش منادایی ابیات زیر را بیان کرده‌اند (۱۳۸۹ الف: ۹۵): «آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست / هر کجا هست خدایا به سلامت دارش»، یا «ای دیو سپید پای در بند / ای گنبد گیتی ای دماوند»^۷.

وحیدیان کامیار زیر عنوان «این دستور زبان کدام گونه از زبان را بررسی می‌کند؟» می‌نویسد: برخلاف دستور زبان‌های موجود که تمام گونه‌های زبان فارسی از نوشتاری تا گفتاری و از ادبی تا تاریخی را با هم بررسی می‌کند، این دستور فقط گونه «نثر فارسی نوشتاری معیار کتاب‌های درسی امروز» را بررسی می‌کند (۱۳۹۴: ۴-۵). اما در دستور وی نیز مثال‌ها و شواهدی وجود دارد که نمی‌توان آن‌ها را در گونه نوشتاری معیار جای داد؛ مانند جمله «دو تا از بهترین کتاب‌هایی که خوانده‌ام...» (همان: ۷۲) و «قهوه‌ای را به من بده» (همان: ۶۹).

۱۴.۲ مثال‌ها و شواهد نادرست

در دستورهای مورد بررسی، ذیل تعریف‌ها و قواعد زبانی مثال‌ها و شواهدی ارائه شده که مواردی از آن‌ها درست به نظر نمی‌رسد. برای مثال در ذیل تعریف اسم، وحیدیان کامیار در جمله «قهوه‌ای را به من بده» کلمه «قهوه‌ای» را اسم می‌داند. باید توجه داشت که در این جا «قهوه‌ای» جانشین اسم نشده، بلکه به دلیل حضور گوینده و مخاطب در بافت موقعیتی، اسم مورد نظر (مثلاً کتاب، مداد، ...) حذف شده است. بنابراین با مثال فوق نمی‌توان صرفاً

برخوردی درون‌زبانی داشت زیرا تبیین آن در مسائل کاربردشناختی به‌ویژه بافت غیرزبانی است (رک: صفوی، ۱۳۸۷).

نمونه دیگر، حالت‌های اسم در دستورنامه خیم‌پور است. وی درباره حالت بدلی می‌نویسد: «اسم در این حالت برای توضیح یا تأکید اسمی دیگر آورده شود» (۱۳۸۴: ۴۴). وی یکی از ابیات ناصرخسرو را به‌عنوان شاهد مثال ذکر می‌کند و معتقد است تکرار کلمه «سپیدار» (شماره‌های ۲ و ۳) حالت بدلی برای «سپیدار» (شماره ۱) هستند:

«اگر بار خرد داری و گر نی سپیداری [۱] سپیداری [۲] سپیدار [۳]»

باید توجه داشت که مصرع دوم بیت بالا دارای سه جمله مجزاست، از این رو نمی‌توان به تکرارهای «سپیدار» حالت بدلی را نسبت داد. لازم به ذکر است با توجه به آن‌که خیم‌پور قائل شدن به حالت را در زبان فارسی درست نمی‌داند، منظور وی از حالت بدلی نقش بدلی است. مثال دیگر به حالت تمیزی مربوط می‌شود (همان: ۴۵). وی اسم «شکر» را در جمله «یک کیلو شکر خریدم»؛ دارای حالت تمیزی می‌داند. حال آن‌که «شکر» هسته گروه «یک کیلو شکر» و مفعول جمله است که دو وابسته (یک صفت شمارشی و یک واحد شمارش) نیز دارد.

توضیحات و شواهد احمدی گیوی‌انوری در مبحث معرفه و نکره نیز قابل تأمل است. آن‌ها معتقدند که اسم‌های دارای «قرینه لفظی و معنوی» معرفه هستند و دو جمله «کتاب از دستم افتاد» و «در باز شد» را به‌عنوان شاهد مثال ذکر می‌کنند (۱۳۸۹ الف: ۶۵). اول، لازم است قاعده فوق به‌صورت «قرینه لفظی یا قرینه معنوی» اصلاح شود چون یکی از آن‌ها برای معرفه بودن اسم کافی است. دوم، آن‌چه آن‌ها می‌گویند، همان چیزی است که زبان‌شناسان از آن به بافت زبانی و بافت موقعیتی تعبیر می‌کنند. سوم، برای قرینه لفظی حداقل باید از یک مثال دو جمله‌ای استفاده نمود که اسم در جمله دوم به‌سبب تکرار اسم نکره جمله اول معرفه شده باشد. بر این اساس، می‌توان مثال فوق را به‌صورت «دیروز کتابی از قفسه برداشتم اما کتاب از دستم افتاد» اصلاح کرد. «کتاب» در جمله دوم به قرینه لفظی اسم نکره «کتابی» در جمله اول، معرفه شده است. در مورد قرینه معنوی یا بافت موقعیتی نمونه دیگری لازم است؛ مثلاً وقتی گوینده و مخاطب در اتاقی حضور دارند، در آن اتاق باز می‌شود. آن‌گاه که گوینده می‌گوید: «در باز شد»؛ بافت موقعیتی دلیل معرفگی اسم «در» است. چنان‌که می‌بینیم عدم ارائه مثال‌های شفاف و توضیحات کافی از سوی نویسندگان باعث سردرگمی خواننده می‌شود.

از مثال‌های نادرست دیگر در دستوره‌های زبان فارسی می‌توان به مورد دیگری از احمدی گیوی‌انوری اشاره کرد. آن‌ها در مبحثی زیر عنوان «تغییر مقوله»، واژه «تند» را مثال می‌زنند که در جمله‌های «فلفل، طعم تندی دارد» و «اسب تند می‌دود» به ترتیب صفت و قید است (۱۳۸۹: ب: ۱۶). به نظر می‌رسد در این‌جا «تند» یک هم‌آواهم‌نویسه است؛ چراکه در جمله اول به طعمی خاص و در جمله دوم به حرکت سریع اشاره دارد؛ پس نمی‌توان آن‌ها را به‌عنوان مثالی از تغییر مقوله پذیرفت. «تند» در دو جمله «او آدم تندی است» و «او با من تند برخورد کرد» مثال درستی از تغییر مقوله است زیرا در هر دو جمله دارای یک هسته معنایی (خشن) است اما در جمله اول صفت و در جمله دوم قید است.

فهرست مثال‌های فرشیدورد برای موضوع «متمم لازم صفت» نیز مورد دیگری است. در این فهرست صفاتی مانند «عاشق، نگران، خوشبخت، شاد، ناراحت و...» وجود دارد که لزوماً به متمم نیاز ندارند و نمی‌توان آن‌ها را صفت ناتمام خواند (۱۳۸۴: ۲۲۸-۲۲۹).

مثال دیگر مربوط به مبحث «ممیز» در دستور وحیدیان کامیار است. وی ممیز را به دو نوع اختیاری و الزامی تقسیم می‌کند و «جلد، دستگاه و تا» را برای دسته اول و «متر، دست و گرم» را برای دسته دوم مثال می‌زند. اولاً به نظر می‌رسد که بحث قابل‌شمارش و غیرقابل‌شمارش بودن اسم، این تمایز را بهتر نشان می‌دهد. دوم آن‌که ممیز «تا» برخلاف مدعای وحیدیان کامیار به گونه گفتاری تعلق دارد، نه گونه نوشتاری. سوم آن‌که ممیز «تا» رفتاری متفاوت با دیگر ممیزها دارد زیرا هیچ‌وقت همراه «یک» نمی‌آید و بر روی محور جانشینی به جای واحد شمارش قرار نمی‌گیرد؛ بنابراین رفتار «تا» با دیگر اعضای دسته خود متفاوت است (صفوی، ۱۳۸۷: ۱۰۵-۱۰۶). صفوی در فرهنگ توصیفی معنائشناسی پا را فراتر گذاشته و به‌صراحت می‌نویسد که «واحدواژگی "تا" در زبان فارسی منتفی است» (۱۳۸۴: ۱۱۸).

۱۵.۲ امکان نقض قواعد زبانی

در پنج دستورنامه مورد نظر قواعدی زبانی وجود دارد که می‌توان برای آن مثال‌هایی نقض به‌دست داد. برای مثال در دستور وحیدیان کامیار، قاعده‌ای درباره برخی از ضمائر وجود دارد که ادعا می‌کند «ضمیرهای "این" و "آن" اگر در جایگاه هسته باشند "ی" در

نکره نمی‌گیرند» (۱۳۹۴: ۸۶). در این خصوص می‌توان مثال‌های نقض به‌دست داد؛ مانند جمله‌های «اینی که از روی میز برداشتی چی بود؟» و «اونی که می‌گفتی، کجاست؟». در دستورنامه و حیدیان کامیار نمونه دیگری از قاعده‌های قابل نقض مشاهده می‌شود: «تمام صفت‌های اشاره، تعجبی، پرسشی و مبهم به‌جز "چند، دیگر، همه" می‌توانند پیش از صفت‌های شمارشی بیایند» (همان: ۷۱). می‌توان جمله‌های «چند صد نفر در اطراف ساحل تجمع کرده بودند» و «همه بیست مسافر در دریا غرق شدند» را به‌عنوان مثال‌هایی نقض برای این قاعده ذکر کرد.

احمدی گیوی-انوری هم درخصوص اسم‌های نکره و معرفه قواعدی به‌دست می‌دهند که قابل نقض است. آن‌ها مفعولی را که به همراه «را» بیاید معرفه می‌دانند (۱۳۸۹ الف: ۶۶). مثال نقض قاعده مزبور جمله «روزی در خیابان (یک) مردی را دیدم» است که از همان دستورنامه انتخاب شده است. در این جمله «مرد» معرفه نیست. گفتنی است که آن‌ها به‌درستی «مرد» را در جمله «روزی در خیابان مردی را دیدم» نکره می‌دانند اما در قاعده‌ای که بیان کرده‌اند خطایی وجود دارد که ریشه آن را باید در غفلت از یافته‌های زبان‌شناسانه در مورد نقش «را» در زبان فارسی جستجو کرد.

مثال دیگر از دستورنامه فرشیدورد درباره اسم نکره است. وی صفات مبهمی از قبیل چند، فلان، هر، چنین و چنان را نشانه نکره می‌داند (۱۳۸۴: ۱۹۰). به نظر نمی‌رسد که «چنین» و «چنان» صفت مبهم باشند زیرا بیشتر ویژگی‌های صفت اشاره را دارند. او واژه «مرد» را نیز در گروه اسمی «چنین مردی» نکره می‌داند، درحالی‌که «چنین» دقیقاً «مرد» را معرفه می‌سازد.

۱۶.۲ مسائل بی‌پاسخ در دستورنامه‌ها

در اکثر دستورنامه‌ها سعی می‌شود برای تعریف‌ها و قاعده‌های زبانی تا حد ممکن از شفاف‌ترین مثال‌ها و شواهد استفاده شود تا هم منظور دستورنویس را به بهترین شکل نشان دهد، هم با پرهیز از مثال‌ها و شواهد بحث‌برانگیز، مانع آشفتگی و ابهام در فهم مخاطب از قاعده زبانی شود. اما این رویکرد همیشه راهگشا نیست و در برخی موارد پرسش‌های بی‌شماری از مخاطبین کتاب‌های دستور را بی‌پاسخ می‌گذارد.

یکی از این موارد بحث اسم ذات و معناست. پرسشی که نگارندگان نوشتار حاضر در تدریس دستور با آن روبه‌رو بودند، در مورد اسم‌هایی مانند فرشته، پری دریایی، غول و

مثال‌های مشابه است که بالاخره این اسامی اسم ذات هستند یا معنا؟ با تعریف‌های ارائه شده از اسم ذات و اسم معنا در دستورهای مختلف، می‌توان ادعا کرد که این اسامی اسم معنا هستند چون در جهان بیرون و مادی وجود ندارند. اما با پذیرش این اصل که زبان تنها در مورد جهان مادی صحبت نمی‌کند و توانایی صحبت در مورد جهان‌های ممکن و خیالی را نیز دارد، می‌توان اسامی فوق را اسم ذات در نظر گرفت. شایسته است که در مباحث مرتبط دستوری، پرسش‌ها و مسائل احتمالی مخاطبین نیز در نظر گرفته شود و بر اساس آن مسائل دستوری مطرح شده و برای آن مثال‌ها و نکاتی در اختیار مخاطب قرار گیرد.

از مسائلی دیگر که بی‌پاسخ مانده ادعای فرشیدورد در خصوص اسم‌های مبهم و استفهام است: «اگر اسم‌های مبهم و استفهام را مانند فرنگیان و دکتر خانلری ضمیر نگیریم و به شیوه نحونویسان عربی آن‌ها را اسم بشماریم علمی‌تر و با روح زبان فارسی سازگارتر است. در این مورد تقلید از فرنگیان و قائل شدن به ضمیر مبهم و اشاره و پرسشی مناسب نیست» (همان: ۲۴۲-۲۴۳). فرشیدورد در خصوص چرایی این ادعا هیچ توضیحی ارائه نمی‌دهد و شواهدی را در جهت تأیید ذکر نمی‌کند.

۱۷.۲ عدم شفافیت اصطلاحات تخصصی حوزه دستور

چنان‌که قبلاً نیز گفته شد یکی از ضروریات هر حوزه‌ای از دانش داشتن اصطلاحاتی شفاف و ترجیحاً تک معناست، چراکه اولاً باعث شفافیت و ابهام‌زدایی از متون می‌شود؛ ثانیاً تعامل علمی را بین پژوهشگران آن حوزه تسهیل می‌سازد. در دستورهای مورد بررسی، مثال‌های زیادی از آشفتگی اصطلاحات تخصصی مشاهده شد که در ادامه به چند مورد اشاره می‌شود.

برای مثال می‌توان به اصطلاح «تمیز» در احمدی گیوی‌انوری اشاره کرد که وحیدیان کامیار آن را «مسند» می‌نامد و خیام‌پور در مبحث فعل ناقص به آن «متمم» می‌گوید. احمدی گیوی‌انوری می‌گویند:

گاهی اسم در جمله و در ارتباط با فعل می‌آید که نه فاعل است، نه مفعول و نه متمم، بلکه نسبت مبهمی را در جمله روشن می‌سازد و بدون آن جمله معنی روشن و کاملی ندارد؛ این‌گونه واژه‌ها را در دستور زبان فارسی تمیز می‌نامند (۱۳۸۹ الف: ۹۶).

از سویی دیگر خیام‌پور می‌نویسد که فعل ناقص آن است که

برخلاف دیگر افعال تنها با فاعل و مفعول صریح یا غیرصریح نمی‌تواند جمله‌ای تشکیل بدهد بلکه کلمه دیگری نیز باید آورد تا آن را تمام کند و جمله دارای معنای تامی باشد... از این رو آن را نسبت به فعل ناقص متمم می‌نامیم (۱۳۸۴: ۷۰).

بیشتر دیدیم که خیام‌پور در انواع حالت‌های اسم به حالت تمیزی نیز قائل است. او یک وضعیت دستوری را در جایی تمیز، و در جای دیگری متمم می‌نامد که بیان‌گر آشفتگی در کاربرد اصطلاحات تخصصی حوزه دستور است. وحیدیان کامیار مسند را گروهی اسمی می‌داند «که بعضی از فعل‌ها علاوه بر نهاد یا مفعول یا متمم به آن نیاز دارند» (۱۳۹۴: ۹۶). این تعریف دقیقاً همانی است که دو دستورنامه دیگر برای متمم و تمیز ارائه داده‌اند.

تعریف دو اصطلاح «اسم مصدر» یا «حاصل مصدر» نیز دچار آشفتگی است. احمدی گیوی-انوری مصدر را واژه‌ای می‌دانند که از افزودن پسوند «ن» به بن ماضی به دست می‌آید و چون مفهوم زمان، شخص و شمار را نمی‌رساند، اسم است (۱۳۸۹: ۲۳). آنان در جایی دیگر اسم مصدر را اسمی می‌دانند که علی‌رغم نداشتن نشانه‌های مصدر مفهوم مصدر را می‌رساند. آن‌ها اذعان می‌دارند که برخی از دستورنویسان اسم‌هایی را که از فعل مشتق نشده‌اند یا پسوند «ی» می‌گیرند؛ مانند «خوبی»، «بدی» و «دانایی» را حاصل مصدر می‌دانند (همان: ۱۰۶). دو اصطلاح اخیر مبهم هستند و نماینده مفهوم برجسته‌ای در حوزه دستور زبان فارسی نیستند. حتی با توجه به آن‌که «دانایی» به عنوان یک (به اصطلاح) مصدر اسم یا حاصل مصدر از ریشه فعل «دانستن» به دست آمده است، خواننده را بیشتر سردرگم می‌کند. به نظر می‌رسد راه حل - همان‌طور که پیشتر نیز گفته شد - در قائل شدن به انواع کلمه ساده، مرکب، مشتق و مشتق - مرکب باشد که نه تنها ما را از دو مفهوم اسم مصدر و حاصل مصدر می‌رهاند، دو گانه جامد/مشتق را نیز غیرضروری می‌سازد.

علاوه بر این برخی از دستورنویسان اصطلاحاتی را در حوزه مطالعه زبان و دستور به کار می‌برند که یا کهنه و متعلق به دستورهای تجویزی هستند، یا خود رأساً به اصطلاح‌سازی دست زده‌اند و توجه نکرده‌اند که اصطلاحات علمی باید مورد پذیرش و اجماع پژوهشگران آن حوزه باشد تا بتوانند از شفافیت لازم برخوردار شوند. از باب نمونه می‌توان به اصطلاحات زیر از فرشیدورد اشاره کرد که صرفاً از مقدمه و مبحث گروه اسمی دستورنامه وی استخراج شده است.

جدول ۱. اصطلاحات دستوری نامأنوس در دستور مفصل امروز

ردیف	اصطلاح به کاررفته	شماره صفحه	معادل در دستورهای دیگر
۱	زبان‌شناسی تطوری	۶۵	زبان‌شناسی تاریخی / درزمانی
۲	زبان‌شناسی سکونی	۶۵	زبان‌شناسی هم‌زمانی
۳	عهد ذکری	۱۹۰	قرینه لفظی
۴	عهد ذهنی	۱۹۰	قرینه معنوی
۵	زبان عامیانه	۱۹۹-۱۹۸	گفتار
۶	حالت همسانی	۲۳۶	همپایگی / بدلی / تأکیدی / مسندی
۷	حالت وابسته‌داری	۲۳۵	حالت صفت و حالت متممی
۸	حالت روشنگری	۲۳۱	ممیز
۹	حالت مکملی یا مسندی	۲۳۵	تمیز / متمم

جز این می‌توان به مقاومت دستورنویسان در برابر استفاده از برخی از اصطلاحات و مفاهیم حوزه زبان‌شناسی نیز اشاره کرد. فرشیدورد به‌صراحت اعلام می‌کند که از «اصطلاحات نامعمول، غیرفصیح، غیردقیق و غلطی مثل وند، نهاد، گزاره، گشتاری، زایشی، تکواژ، واژه و...» استفاده نمی‌کند (۱۳۸۴: ۵۸). اما باید توجه داشت که اولاً، این اصطلاحات در حوزه مطالعه زبان جاافتاده و رایج‌اند و برای برقراری ارتباط بین آثار مختلف علمی چاره‌ای جز استفاده از آن‌ها نیست. دوم، فرشیدورد هیچ توضیحی درباره علت نادرستی و غیردقیق بودن آن‌ها ارائه نمی‌دهد.^۸

۱۸.۲ ساماندهی غیرموجه مطالب درس‌نامه‌ها

ساماندهی مطالب دستورنامه‌ها را می‌توان از دو جهت بررسی کرد. از یک‌سو می‌توان آن‌ها را از نظر این‌که «چه» مطالبی را ارائه می‌دهند، مطالعه نمود و از جهت دیگر «چگونگی» ارائه مطالب، فصل‌بندی‌ها و تقدم و تأخر آن‌ها را ارزیابی کرد. پیداست که در نگارش دستور باید با توجه به محدودیت‌هایی چون حجم دستورنامه، هدف از تدوین آن، کیستی مخاطب و ملاحظات نظیر آن دست به گزینش زد. علاوه بر این در مقدمه باید به پیش‌نیازهای اطلاعاتی خواننده نیز اشاره نمود. دستورهای مورد بررسی به‌جز احمدی گیوی-انوری سخنی درخصوص نوع مخاطب و پیش‌نیازهای اطلاعاتی وی نگفته‌اند. آن‌ها دستور خود را مناسب دانش‌آموزان، دانشجویان و دیگر علاقه‌مندان می‌دانند که البته این

خود تقریباً به معنای اکثریت افراد جامعه، فارغ از سطح تحصیلات، رشته و مقطع تحصیلی آن‌هاست (۱۳۸۹: ب: ده).

در مقدمه برخی از این دستورها مانند دستور خیام‌پور و احمدی گیوی-انوری تنها به ایرادهای دستور سنتی پرداخته شده است. خیام‌پور ضمن اشاره به تأثیر دستور زبان‌های عربی و اروپایی بر زبان فارسی (۱۳۸۴: ۷-۸) می‌گوید که کوشیده است تا دستورنامه خود را با مطالعه زبان فارسی، فارغ از دستور دیگر زبان‌ها بنویسد. احمدی گیوی-انوری نیز با برشمردن مشکلات دستورهای سنتی؛ از قبیل آمیختگی گونه‌های زبانی و تکیه بر معیارهای معنایی می‌نویسد که دستورنامه آن‌ها تلفیقی از دستور سنتی و دستور زبان‌شناختی است (۱۳۸۹: ب: هشت و نه).

دستور پنج استاد بدون هیچ مقدمه‌ای در درآمد، دو مبحث «اقسام زبان فارسی» و «دستور زبان فارسی و حروف هجا» را مطرح می‌کند. پنج استاد در مبحث کوتاه اقسام زبان فارسی (۱۳۸۵: ۱۱-۱۲) آن را به سه قسم فارسی باستانی، فارسی دری و فارسی پهلوی تقسیم می‌کنند و در کمتر از دو صفحه درباره پهلوی اشکانی، پهلوی ساسانی و خط دوره هخامنشی اطلاعاتی را به صورت تلگرافی ارائه می‌کنند. در صورت لزوم این مبحث باید در یک فصل جداگانه و درحقیقت در بررسی تاریخی تحول زبان فارسی ارائه می‌گردید. در مبحث دوم درآمد، اطلاعاتی در مورد خط فارسی و البته با اصطلاحاتی رایج در آن دوره مانند حروف معجمه، واو و یای معروف و مجهول در اختیار خواننده قرار می‌گیرد (همان: ۱۳-۲۶) که البته چون دو نظام واجی زبان فارسی و نظام نوشتاری آن را درهم آمیخته است، هیچ کمکی به فهم بیشتر مباحث فصل‌های بعد نمی‌کند. درحقیقت درآمد این دستور ملغمه‌ای از واج‌شناسی، آواشناسی، نظام نوشتاری، دستور در زمانی و هم‌زمانی است.

دستور مفصل / امروز مقدمه‌ای مفصل دارد که بیشتر رنج‌نامه است. فرشیدورد علی‌رغم اشاره به معایب دستورهای سنتی و تأکید بر این نکته که نمی‌توان زبان‌شناسی و دستورنویسی را از هم جدا کرد، بهترین راه حل را در این می‌داند که «دستور را شاخه‌ای از زبان‌شناسی بدانیم» (۱۳۸۵: ۳۳). اما عجیب آن‌که در جایی دیگر به زبان‌شناسان می‌تازد و با زبان طعن می‌نویسد که زبان‌شناسان فکر می‌کنند «هر زبان‌شناسی می‌تواند در هر رشته‌ای از علوم زبانی اظهار نظر نماید» (همان: ۳۸) و بالاخره تا آن‌جا پیش می‌رود که از قول زرین‌کوب می‌نویسد «دستور و زبان‌شناسی برای زبان فارسی باید در گروه ادبیات فارسی و به‌وسیله کسانی که مسلط بر زبان‌شناسی و فارسی هر دو هستند صورت گیرد نه به‌وسیله

آنان که با فارسی انسی ندارند و تنها قدری زبان‌شناسی صد سال اخیر غرب را می‌دانند و بس» (همان: ۴۱).

از فهرست مطالب دستورنامه‌ها نیز می‌توان تا حدی به دیدگاه نویسندگان پی برد. چنان‌که از فهرست مطالب دستور احمدی گیوی‌انوری پیداست، دستورنامه خود را بر اساس انواع واژه یا مقوله دستوری واژه نوشته‌اند و در انتها به جمله و انواع آن در زبان فارسی نیز پرداخته‌اند. این امر ارائه برخی از تعریف‌های دستوری و همچنین تبیین مشاهدات زبانی را دشوار می‌کند، زیرا جمله از گروه‌های مختلف اسمی، قیدی، فعلی و ... تشکیل شده و صرفاً ترکیبی از انواع واژه نیست. احمدی گیوی‌انوری فصلی مجزا را نیز به وندهای زبان فارسی اختصاص داده‌اند که این خود گویای توجه این نویسندگان به اهمیت وندافزایی به‌عنوان یکی از شیوه‌های مهم و پربسامد واژه‌سازی در زبان فارسی است. اما جالب توجه است که آن‌ها در مبحث اسم به دوگانه جامد/ مشتق و ساده/ مرکب قائل شده‌اند که برخلاف ساخت زبان فارسی است چون با وجود فرایند وندافزایی در فارسی، باید مشتق را بر اساس وندافزایی تبیین می‌کردند نه اشتقاق از بن فعل. پنج استاد نیز دستور خود را بر اساس انواع واژه نوشته‌اند و به تبعیت از عربی عدد را نیز به‌عنوان یکی از انواع پذیرفته‌اند. علاوه بر این، ضمیر را نیز به تقلید از دستور زبان عربی تحت عنوان کنایات مورد مطالعه قرار داده‌اند. آن‌ها حروف ربط و حروف اضافه را در دو مبحث جداگانه بررسی کرده‌اند و در مبحث پساوند، وندها را تحت عنوان حروف به پساوندهای یک‌حرفی و چندحرفی تقسیم می‌کند؛ پساوند یک‌حرفی یا مفرد مانند «ا» در «دانا» و پساوند چندحرفی یا مرکب مانند «زار» در «لاله‌زار» که البته مبنا قرار دادن نظام نوشتاری و حتی شمارش واج‌های این تکواژها برای دسته‌بندی وندها بسیار عجیب به نظر می‌رسد. در هر دو دستور یادشده، مبحث آخر به جمله اختصاص داده شده است که نشان‌دهنده تلقی آن‌ها از واژه به‌عنوان واحد مطالعه زبان است.^۹

وجود عناوینی مانند مفردات، تجزیه و حذف در دستورنامه خیام‌پور کاملاً نشان‌دهنده سیطره دستور زبان عربی بر فارسی است. البته این سیطره در وجود فصلی تحت عنوان تجزیه و ترکیب در دستور متأخرتری چون احمدی گیوی‌انوری نیز قابل مشاهده است. با نگاهی هرچند گذرا به مباحث دو دستور فرشیدورد و وحیدیان کامیار به‌وضوح می‌توان تأثیر زبان‌شناسی نوین را بر دستورنویسی فارسی دید. آن‌ها اهمیت مفهوم گروه را به‌نیکی دریافته و در بیشتر تحلیل‌های زبانی خود به آن توجه داشته‌اند. فرشیدورد در دستور خود به

آواشناسی، نحو و صرف به‌عنوان سه حوزه مهم زبان‌شناسی توجه داشته است و نقطه قوت دستور وحیدیان کامیار نیز مطالعه جمله به‌عنوان نقطه عزیمت آغاز مطالعات زبانی است. چنین نگرشی با نگاه چامسکی به جمله به‌عنوان واحد مطالعه زبان هم‌سو است (دبیرمقدم، ۱۳۸۳: ۷۷). بنابراین می‌توان دو دستور اخیر را دستورهایی دانست که نگاهی نیز به یافته‌های زبان‌شناختی داشته‌اند؛ اگرچه در تحلیل‌های آن‌ها هنوز نقش دستورهای سنتی پررنگ است.

علاوه‌براین با بررسی مباحث دستوری مشخص می‌شود که در تدوین دستورنامه‌ها به اصول تهیه محتوای یک منبع اطلاعاتی و آموزشی توجه کافی نشده است. به‌عنوان نمونه هیچ‌کدام از دستورها واژه‌نامه و واژه‌نامه توصیفی ندارند؛ و یا در دستور خیام‌پور که فعل در دو مبحث جداگانه قرار گرفته است و این امر باعث سردرگمی خواننده می‌شود.

۳. نتیجه‌گیری

در این مقاله با تمرکز بر «اسم و گروه اسمی» نشان داده شد که دستورهای مورد اقبال در گروه‌های زبان و ادبیات فارسی نقایص و مشکلات عدیده‌ای دارند؛ از جمله: بی‌توجهی به دستاوردهای زبان‌شناسی، عدم تمایز بین زبان و نمودهای گفتاری و نوشتاری آن، کاستی در ارائه تعریف‌ها، قاعده زبانی نادرست، بی‌توجهی به اصل بهینگی و کمینگی در تدوین دستور، برخورد دوگانه در مواجهه با الگوی زبانی، حشو در قاعده‌های زبانی، مقوله‌بندی‌های افراطی، بی‌توجهی به بنیان مقوله‌بندی، نادیده‌گرفتن برخی از مفاهیم در دستور، مثال‌ها و شواهد نادرست، امکان نقض قواعد زبانی، مسائل بی‌پاسخ در دستورنامه‌ها، عدم شفافیت اصطلاحات تخصصی حوزه دستور و ساماندهی غیرموجه مطالب درس‌نامه‌ها.

غیر از اهمیتی که دانش دستور در خوانش و ادراک متن ادبی دارد، امروزه بنای بسیاری از مطالعات دقیق سبک‌شناسی ادبی بر تحلیل‌های دستوری و زبان‌شناختی گذاشته شده است. اگر می‌خواهیم تحولی در آموزش سبک‌شناسی رخ بدهد و متعاقب آن پژوهش‌هایی سودمند در راستای کشف مختصات سبکی متون ادبی صورت گیرد، ناگزیر از پذیرش این واقعیت هستیم که ابزار این کار در نظریه‌های زبان‌شناسی است، و آموزش و نگارش دستور زبان فارسی صرفاً برعهده پژوهشگران رشته زبان و ادبیات فارسی نیست. دسترسی به جدیدترین یافته‌های نحوی در زبان فارسی کاری است که به همت

زبان‌شناسان محقق شده است؛ اشتیاق محققان ادبی برای اجرای پژوهش‌های نو و دقیق بر مبنای ابزارهای تحلیلی زبان‌شناختی نیز حقیقتی است غیرقابل انکار. از این رو، نگارش دستورنامه‌هایی هدفمند و مبتنی بر نظریه‌های زبان‌شناختی و تدریس آن‌ها در رشته زبان و ادبیات فارسی می‌تواند به همگرایی بیشتر زبان‌شناسی و مطالعات ادبی و مآلاً رشد و بالندگی پژوهش‌های زبان‌شناختی در هر دو زمینه گردد.

پی‌نوشت‌ها

۱. فرشیدورد در مقدمه دستور مفصل امروز می‌نویسد: «دستور بخشی است از زبان‌شناسی که درباره ساخت آوایی و صرفی و نحوی و معنایی زبان بحث می‌کند ... دستور شامل سه بخش عمده است: آواشناسی، صرف و نحو» (۱۳۸۴: ۳۰). او در ادامه دستور را به دو بخش اصلی صرف و نحو و دو بخش الحاقی آواشناسی و معنی‌شناسی تقسیم می‌کند و استدلال می‌کند که چون آواشناسی و معنی‌شناسی دو رشته مستقل هستند، وی تنها به صرف و نحو می‌پردازد (همان: ۳۱).

۲. جالب است که لازار برخلاف دیگر دستورنویسان سستی، بدون کوچک‌ترین اشاره‌ای به مسائل و مناقشات پیرامون «را»، می‌نویسد: «ادات «را» پس از وابسته‌های تعریف نکره یا معرفه می‌آید» (لازار، ۱۳۸۴: ۹۷).

۳. در مورد دستور زبان فارسی باید گفت که تا کمی بیش از صد سال اخیر دستور زبان فارسی غالباً تحت تأثیر زبان عربی تدوین شده است تا آن‌جا که میرزا حسن طالقانی دستور زبانی را برای تدریس در دارالفنون با عنوان کتاب *لسان‌العجم* به نگارش درآورد و واژه‌ها را بر اساس دستور عربی طبقه‌بندی کرد (یوسفی، ۱۳۷۹: ۲۳۷). نخستین کسی که از واژه «دستور» برای اشاره به قواعد زبان فارسی استفاده کرد، میرزاحیب اصفهانی بود که اولین دستور مستقل زبان فارسی را با عنوان دستور سخن در سال ۱۲۹۸ ق. در اسلامبول به چاپ رساند. وی با زبان‌های ترکی، عربی و فرانسوی آشنا بود، بنابراین شیوه‌های دستورنویسی اروپایی را در دستور خود پیاده کرد (همان). پس از او عبدالعظیم خان قریب بود که با نوشتن سه دوره دستور زبان فارسی سنت دستورنویسی در ایران را بنیان‌گذاری کرد. قریب نیز راه میرزاحیب را در پیش گرفت و حتی کتاب دستور خود را *دستور زبان فارسی: باسلوب السنه مغرب زمین* نامید که عملاً سنت دستورنویسی اروپایی را وارد دستور فارسی کرد (باطنی، ۱۳۸۵: ۲۵). پس از آن دستورهای مختلفی برای زبان فارسی نوشته شد که برخی از آن‌ها بیشتر در دسته دستورهای سستی جای می‌گیرند و بعضی نیز بر اساس رویکردهای زبان‌شناسی جدید تحریر شده‌اند.

۴. در این‌جا ذکر دو نکته ضروری است: اول آن‌که تقسیم‌بندی ظریف‌تری از لحاظ صرفی برای زبان‌ها تعریف شده، اما از آن‌جاکه تقسیم‌بندی فوق برای مبحث حاضر کافی بوده، به آن بسنده شده است. دیگر این‌که رده‌های زبانی به صورت طیف عمل می‌کنند و تعلق هر زبانی به یکی از رده‌های فوق به‌منزله آن نیست که هیچ شباهتی به رده‌های دیگر ندارد؛ بلکه منظور آن است که خصوصیات کلی آن زبان به رده ذکر شده نزدیک‌تر است.

۵. نگارندگان پژوهش حاضر، این قاعده را درست نمی‌دانند، اما به‌منظور تکمیل بحث آن را بر اساس دیدگاه احمدی گیوی-انوری بازسازی کرده‌اند.

۶. خیام‌پور با نگرشی تاریخی واژه «مهمان» را مرکب از صفت و اسم می‌داند (۱۳۸۴: ۴۰).

۷. البته در همین مبحث به این موضوع اشاره شده است که در فارسی امروز منادا نشانه خاصی ندارد و صرفاً با تغییر آهنگ صدا و یا از ساخت جمله مشخص می‌شود.

۸. جالب آن‌که فرشیدورد برای اشاره به زبان گفتاری از اصطلاح زبان عامیانه (۱۳۸۴: ۱۹۸-۱۹۹) استفاده می‌کند که نادرست است. درحقیقت دو اصطلاح زبان گفتاری و زبان عامیانه به دو مفهوم متفاوت در حوزه مطالعات زبانی اشاره می‌کنند و نباید آن‌ها را با یکدیگر یکسان پنداشت.

۹. لازم به ذکر است که منظور از کلام در دستور پنج استاد «کلام در معنای زبان‌شناختی» آن (discourse) نیست و همان‌طور که اذعان داشته‌اند منظورشان جمله تام است (۱۳۸۵: ۲۶۱).

کتاب‌نامه

- آشوری، داریوش (۱۳۷۵). *بازاندیشی زبان فارسی*. تهران: مرکز.
- احمدی گیوی، حسن و حسن انوری (۱۳۸۹ الف). *دستور زبان فارسی ۱*. تهران: فاطمی.
- آشوری، داریوش (۱۳۸۹ ب). *دستور زبان فارسی ۲*. تهران: فاطمی.
- افراشی، آزیتا (۱۳۹۴). *ساخت زبان فارسی (ویراست ۲)*. تهران: سمت.
- الشرتونی، رشید (۱۳۶۹). *مبادئ العربیة (جلد چهارم)*. قم: دارالعلم.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۷۷). *توصیف ساختمان دستوری زبان فارسی*. تهران: امیرکبیر.
- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۵). *نگاهی تازه به دستور زبان*. تهران: آگه.
- بهشتی، ملوک‌السادات (۱۳۷۵). «ترجمه فارسی اصطلاحنامه اسپانز». *اطلاع‌رسانی*. دوره ۱۲. شماره ۱.
- حقوق‌شناس، علی محمد و همکاران (۱۳۸۷). *دستور زبان فارسی*. تهران: انتشارات مدرسه.
- خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی*. تبریز: ستوده.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۳). *زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی (ویراست دوم)*. تهران: سمت.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۴). «پیرامون "را" در زبان فارسی». در پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. صص ۸۳-۱۴۸.

دبیرمقدم، محمد (۱۳۸۴). «زبان فارسی و نظریه‌های زبانی: در جستجوی چارچوبی برای تدوین دستور جامع زبان فارسی». در پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی تهران: مرکز نشر دانشگاهی. صص ۲۳۰-۲۶۷.

شقاقی، ویدا (۱۳۸۶). مبانی صرف. تهران: سمت.

صفوی، کورش (۱۳۸۷). درآمدی بر معنی‌شناسی. تهران: حوزه هنری.

صفوی، کورش (۱۳۸۴). فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی. تهران: فرهنگ معاصر.

وحیدیان کامیار، تقی. (۱۳۸۳). «گرایش بعضی از گروه‌های اسمی به واژه، در فارسی گفتاری». در زبان چگونه شعر می‌شود؟ مشهد: دانشگاه آزاد اسلامی. صص ۸۸-۹۱.

وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۸۴). دستور زبان فارسی گفتاری. تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.

وحیدیان کامیار، تقی (۱۳۹۴). دستور زبان فارسی (۱). تهران: سمت.

کشانی، خسرو (۱۳۷۱). اشتقاق پسوندی در زبان فارسی امروز. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۴). دستور مفصل امروز: بر پایه زبان‌شناسی جدید. تهران: سخن.

قریب، عبدالعظیم و همکاران (۱۳۸۵). دستور زبان فارسی. تهران: ناهید.

لازار، ژیلبر (۱۳۸۴). دستور زبان فارسی معاصر. ترجمه مهستی بحرینی. تهران: هرمس.

مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۸۳). نحو هندی و نحو عربی. تهران: کارنامه.

مهیبار، محمد (۱۳۸۱). کتاب‌شناسی دستور زبان فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

یوسفی، حسین‌علی (۱۳۷۹). دستور زبان فارسی ۱ و ۲. تهران: روزگار.

Bybee, J. (1997). Semantic Aspects of Morphological Typology. In *Essays on Language Function and Language Type* (Pp. 25- 37). John Benjamins B. V.

Halliday, M.A.K & C. Matthiessen (2004). *An Introduction to Functional Grammar* (Third edition). London: Arnold.

Wardhaugh, R. (2006). *An introduction to sociolinguistics*. Blackwell publishing.

Yule, G. (2010). *The Study of Language*. Cambridge University Press.